



A Fundamental look at What and How to Achieve Scientific Authority in Humanities

Mahboobeh vahabi Abyaneh* 

P.h.D. Department of Technological Entrepreneurship, Faculty of Entrepreneurship, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding author). vahabi.m@ut.ac.ir

Ali Mobini Dehkordi 

Professor, Department of Technological Entrepreneurship, Faculty of Entrepreneurship, University of Tehran, Tehran, Iran. mobini@ut.ac.ir

ABSTRACT

Objective: Since dealing with the scientific authority from a fundamental point of view is a necessity and has received little attention, this research tries to find a mechanism for the realization of scientific authority by referring to the roots of the formation of authority in science and by going through the history of the evolution of science with reference to alternative philosophical attitudes.

Method: By choosing a holistic view, this research has tried to achieve comprehensiveness presentation of how authority is formed in science by applying three methods of analysis, synthesis and synthetic. Applying the method of analyzing and scrutinizing scientific-philosophical documents is the first step, synthesizing the findings from the analysis and basing them on fundamental principles based on the synthetic method is the next step in the method. Application of these three methods, which in a way shows the benefits of inductive methodology along with realism in analysis and analogical a priori in synthetics, can be a reliable method in humanities research due to the integration of methods and lack of one-sidedness, although it is often neglected. By applying the analysis method, while identifying the truth of knowledge in its apparent meaning by referring to scientific documents, it was discovered the truth in its essence and in itself by referring to philosophical documents. Two approaches, each of which has pointed to a facet of the multifaceted prism of understanding this phenomenon. By applying the blending method, it is possible to unify two opposing approaches, and in the last step, by applying the synthetic method and relying on the foundations and principles, it will be possible to achieve scientific authority by going through the four stages of scientific thinking.

Results: The findings in this scientific process show that authority in humanities will not be possible unless the following requirements are fulfilled: The first requirement: going beyond experience and the scientific method based on it - although it is accepted in natural sciences - the second: relying on previous knowledge as the only valid knowledge of the universal type; Third: Going through the correct stages of scientific thinking in the human sciences in order to realize universal knowledge, knowledge whose foundation is based on the principles of necessity and certainty and accepted unconditionally; Fourth: Education and training of outstanding people in the position of neutral Spectators and philosophers. Spectators who impartially judge the performance of actors in the scientific field and measure the credibility of scientific achievements; Philosophers whose main concern is to reach the truth and point out the deviation from principles in science; Fifth, including three criteria and criteria to measure the validity of scientifically produced knowledge, including "originality", "Exemplarity" and "being useful and effective for solving the problems in the country"

and sixth: changing the conventional teaching method to a method based On discussion and interaction based on critical thinking in scientific centers

Conclusion: he result of this research showed that although the predominance of empiricism in the human sciences as a limited attitude towards the thousand-year period of the Dark Age caused objectivity to be authoritative and based on cause and effect relationships and governing laws, but the efforts of philosophers such as Kant in The path of attaining the truth in itself drew attention to the meta dimension and beyond the perceptible of the phenomena and made man aware of the huge reserves hidden in his existence, capacities, genius and potential talents so that if Kant would not have achieved these human truths and He did not point out the reliance on inspiration and intuition as a huge source of creating alternative works, the attitude of empiricism that governs everything is based on cause and effect relationships, and the Idea of science was never realized. Therefore, it should be accepted that the alternative approach in scientific authority in the field of human sciences is to place the basis of authority on people Creations that humans are the cause of and are not pre-existing and clear. A human being was created creatively according to his nature and existence, and this is the elixir of freedom associated with his creation, which makes possible the manifestation of enormous existential capacities and countless genius, talent and capability.

Keywords: Scientific knowledge, Scientific thinking, Scientific authority, Originality Exemplarity, Usefulness.

Cite this article: Vahabi Abyaneh, M., & Mobini Dehkordi, A. (2024). A fundamental look at what and how to achieve scientific authority in humanities. *Journal of Entrepreneurship Development*, 16 (4), 1-28.
Doi: <http://doi.org/10.22059/jed.2023.370179.654311> (In Persian)

Received: 2023-12-26;

Revised: 2024-02-14;

Accepted: 2024-07-28;

Published online: 2024-03-04


© The Author(s).

Article type: Research


Publisher: University of Tehran Press.



نگاهی بنیانی به چستی و چگونگی تحقق مرجعیت علمی در علوم انسانی

محبوبه وهابی ایبانه* 

دانش آموخته دکتری کارآفرینی، دانشکده کارآفرینی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) vahabi.m@ut.ac.ir

علی مبینی دهکردی* 

استاد، دانشکده کارآفرینی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. mobini@ut.ac.ir

چکیده

هدف: از آنجا که پرداختن به مرجعیت علم با نگاهی بنیانی یک ضرورت بوده و می‌بایست بیش از پیش مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد، این پژوهش بر آن است تا با رجوع به ریشه‌های شکل‌گیری مرجعیت در علم و با گذر از تاریخ‌تطور و تکامل علم در سیر تاریخی آن، به سازوکاری درخور، جهت تحقق مرجعیت علمی با استمداد از نگرش‌های بدیل فلسفی دست یابد.

روش: مقاله حاضر با برگزیدن نگاهی کل‌نگر، تلاش دارد که با کاربری سه روش تحلیل، آمیخته ساختن و سینتیک به ارائه جامعیتی برای چگونگی شکل‌گیری مرجعیت در علم دست یابد. در این‌راه، نخستین گام بهره‌گیری از روش تحلیل و موشکافی مستندات علمی - فلسفی است. گام‌های بعدی، شامل آمیخته ساختن یافته‌های حاصل از تحلیل و استوار ساختن آن‌ها بر اصولی مستحکم بر مبنای روش سینتیک در روش، می باشد. کاربرد توأمان این سه روش که به مثابه بهره‌گیری از روش‌شناسی استقرارگرایانه همراه با واقع‌نگری در تحلیل و پیشینی‌انگاری قیاس‌گرایانه در سینتیک است، این راهکار هرچند اغلب مورد کم‌توجهی قرار گرفته است اما به جهت ادغام روش‌ها و عدم تک سو نگرایی، روشی قابل‌اتکا برای انجام پژوهش در حوزه علوم انسانی به شمار می رود. کاربری روش تحلیل و رجوع به مستندات علمی، حقیقت دانش در معنای ظاهری آن را روشن می‌سازد و رجوع به مستندات فلسفی، حقایق نهفته در پس‌ظواهر را در باب ماهیت دانش، آشکار می‌سازد؛ تحلیل این دو رهیافت که هریک به وجهی از منشور چندوجهی شناخت از ماهیت دانش اشاره دارد و بعضاً متناقض به نظر می‌رسند، نیازمند وحدت‌بخشی از طریق آمیخته ساختن است. گام آخر به‌کارگیری روش سینتیک با اتکا بر بنیان و اصول و طرح الزامی مبنی بر ضرورت طی نمودن مراتب چهارگانه جامعیت تفکر علمی برای پاسخ به چگونگی تحقق مرجعیت در علم است.

یافته‌ها: یافته‌ها در این فرایند علمی نشان می‌دهد که مرجعیت در علوم انسانی ممکن نخواهد بود مگر این که الزامات دستیابی به آن در عرصه علمی کشور محقق گردد. الزام نخست: رفتن ورای تجربه و روش علمی متکی به آن؛ اگرچه مورد پذیرش در علوم طبیعی است دوم: تکیه بر دانش پیشینی به‌عنوان تنها دانش معتبر از نوع جهان‌شمول؛ سوم: طی نمودن مراتب صحیح تفکر علمی در علوم انسانی به‌منظور تحقق دانش جهان‌شمول، دانشی که بنیان آن استوار بر اصول دارای وجود و قطعیت و مورد پذیرش بدون قید و شرط است؛ چهارم: تربیت و پرورش افرادی برجسته در جایگاه ناظران بی‌طرف و فیلسوفان؛ ناظرانی که با بی‌طرفی به قضاوت و داوری در خصوص عملکرد بازیگران عرصه علم پرداخته و میزان اعتبار دستاوردهای علمی را مورد سنجش قرار می‌دهند؛ فیلسوفانی که دغدغه اصلی‌شان دستیابی به حقیقت است و انحراف از اصول در علم را گوشزد می‌کنند؛ پنجم لحاظ نمودن سه معیار و سنجه برای سنجش میزان اعتبار دانش تولید شده علمی شامل «اصالت داشتن»، «الگو بودن» و «فایده‌مند در جهت رفع مسائل مبتلابه جامعه» و ششم: تغییر روش متداول مرسوم شده در تدریس به روش مبتنی بر مباحثه و تعامل بر پایه تفکر انتقادی در مراکز علمی.

نتیجه: نتیجه این تحقیق نشان می‌دهد که اگرچه غلبه نگرش تجربه‌گرایی در علوم انسانی به‌عنوان نگرشی حدی نسبت به دوران هزارساله عصر تاریک، سبب مرجعیت یافتن عینیت‌ها بر این حوزه مطالعاتی گردید و اساس را بر روابط علت و معلولی و قوانین حاکم بر آن قرار داد، اما تلاش فلاسفه‌ای نظیر کانت در مسیر دستیابی به حقیقت بالذات و فی‌نفسه، توجهات را به بعد متافیزیک و ورای محسوسات از پدیده‌ها جلب نمود و انسان را نسبت به ذخایر عظیم نهفته در وجود، ظرفیت‌ها، نبوغ و استعدادها بالقوه خویش و مهم‌تر از آن قوای عظیم ذهنی خود، آگاه ساخت؛ تا آن‌جا که اگر کانت در جهان غرب به این حقایق انسانی دست نمی‌یافت و تکیه بر

الهام و شهود را به‌عنوان منبع عظیم خلق آثار بدیل گوشزد نمی‌نمود، نگرش تجربه‌گرایی حاکم، همه‌چیز را بر روابط علت و معلول بنا می‌نهاد و جامعیت مفهومی علم (Idea of science) هرگز تحقق نمی‌یافت. بنابراین، باید پذیرفت که رهیافت بدیل در مرجعیت علمی در حوزه علوم انسانی، قرارگیری بنیان مرجعیت بر خلق‌هاست. خلق‌هایی که انسان علت موجودیت یافتن آن است و از پیش موجود و مشخص نیست. انسانی که بنا به ماهیت و فطرت وجودی خویش خلاق آفریده شده است و اکسیر آزادی که همزاد با آفرینش او است امکان تجلی ظرفیت‌های عظیم و بی‌شمارذاتی و نبوغ و استعداد و توانمندی وی را ممکن می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: دانش علمی، تفکر علمی، مرجعیت، اصالت، الگو بودن، فایده‌مندی.

استناد به این مقاله: وهابی ایبانه، محبوبه، و مبینی دهکردی، علی (۱۴۰۲). نگاهی بنیانی به چستی و چگونگی تحقق مرجعیت علمی در علوم انسانی. توسعه کارآفرینی، ۱۶ (۴)، ۱-۲۸. <http://doi.org/10.22059/jed.2023.370179.654311>

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۰۵



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان.

باید خودمان نوری بر تاریکی مان بتابانیم؛

این را هیچ کس دیگری برای ما انجام نخواهد داد...^۱

چارلز بوکوفسکی (۱۹۹۰)

۱. مقدمه

به‌رغم گذشت بیش از میلیون‌ها سال از زندگی بشر، تنها وقوع رخداد‌های مستمر و پی‌درپی از حدود پانصد سال پیش، چهره جهان را دگرگون ساخت، تحولات و دگرگونی‌هایی که جوهره و اکسیر آن آزادی انسان از قیود مادی و دور باطل زندگی معیشتی و اسارت ذهن از حاکمیت جهل، نادانی و خرافات، طی دوران هزارساله عصر تاریک^۲ بود. وقوع انفجاری با نام رنسانس که نتیجه بیداری جامعه اروپا از خواب گران و در واکنشی حدی نسبت به انباشت ظلم و تعدی پادشاهان و کاردینال‌های کلیسا بود. عکس‌العملی افراطی همراه با تغییر نگرشی فراگیر برای انسانی که به این ادراک دست یافت که دیگر نیازی به قیم و سرکرده ندارد و قادر به تعیین سرنوشت خویش است (کانت^۳، ۱۹۹۶: ۱). آزادی که نخستین بارقه‌های آن در تنوعی از هنرها به نمایش گذارده شد و به نبوغ و استعداد‌های نهفته در وجود آدمی که سال‌ها منتظر فضا و محیطی آزاد برای تغذیه شدن^۴ و پرورش یافتن بود، فرصت داد تا به چشمه‌های زلال جاری در محافل هنری و ادبی پیوسته و با تخریب تعصبات و قیود و محدودیت‌های حاکم بر ذهن، زمینه بروز و تجلی خلاقیت‌ها را در سطحی گسترده فراهم آورد.

در این دوران وقوع انقلاب فکری و فرهنگی^۵ همچون نقطه عطفی بود که مدنیت^۶ یا حاکمیت قانون^۷ (حاکمیت اراده، استقلال و آزادی مردم) را جایگزین بدویت^۸ یا حاکمیت از طریق قانون^۹ نمود. تغییر نگرشی بازگشت‌ناپذیر که در آن، دستیابی به هر کشفی از طریق علم و بکارگیری روش تفکر علمی^{۱۰} ممکن بود. علم متکی بر تجربه به‌عنوان تنها مرجع قابل استناد که در تقابل با اندیشه‌های متافیزیکی حاکم و به‌عنوان نگرشی حدی، ظهور و بروز یافت و حاکمیت طبیعت بر انسان را پایان بخشید و سلطه انسان بر طبیعت را ممکن ساخت. (متوسلی و وهابی، ۱۴۰۱؛ ۱۵) تکیه بر تجربه‌گرایی متأثر از عینیت‌ها و استفاده از روش مرسوم علمی در علوم طبیعی به ظهور انقلاب صنعتی در نیمه دوم قرن هجدهم انجامید و البته موجب انسجام‌بخشی نظریه‌ها به‌منظور سامان‌دهی تمام رشته‌های تعلیمی^{۱۱} در حوزه علوم انسانی گردید. پیامد این رخداد، گروهی را اندیشه‌ساز، طراح و پیشگام در خلق و خلاقیت‌ها و گروهی دیگر را تنها به مصرف‌کننده محصولات فکری و دستاوردهای صنعتی و فناوریانه دیگران مبدل نمود.

اما از بزرگ‌ترین دستاوردهای رنسانس با محوریت آزادی، یعنی به جریان افتادن نبوغ نهفته در وجود آدمی که هم‌زاد با روح ناب بشری است، نمی‌توان غفلت نمود. نبوغ که محصول آن برخلاف محصول علم، بر اراده خودآگاه انسانی و عقلانیت آگاهانه او استوار نیست؛ بلکه از ماهیتی فرا ذهنی برخوردار است و نوعی هوشمندی است که با بارور

¹ We must bring our own light to the darkness. Nobody is going to do it for us

² Dark age

³ Kant

⁴ Nurturing

⁵ رنسانس که در سیر تکامل خود با مدرنیسم و نوگرایی دنبال گردید و عصر روشنگری را در مقابل عصر تاریک قرار داد، نیازمند یک بازه زمانی حداقل سیصد ساله به نام دوران انقلاب فکری- فرهنگی بود. دورانی که به دگرگونی‌های عظیم در هر دو بعد علوم طبیعی و علوم انسانی طی قرن هفدهم انجامید.

⁶ Civil condition

⁷ Rule of law

⁸ Natural condition

⁹ Rule by law

¹⁰ Scientific thinking

¹¹ Disciplines

نمودن قوه تخیل و تغییر ماهیت مفاهیم در قوه فاهمه به بازی آزاد^۱ میان این دو قوه برای به ثمر رساندن خلقی بی بدیل می‌انجامد (سویت^۲، ۲۰۲۳؛ ۱۴۱). به بیان دیگر، نیروی اصلی آفریننده خلق و خلاقیت، شهود و الهام‌هایی است که زمان و مکان بر آن حادث نیست و پس از پدید آیی در قالب یک اثر هنری، یک ایده ناب فلسفی و یا اندیشه‌ای شگرف است که حقیقت آن آشکار می‌گردد و به دلیل همین عدم امکان فهم مأخذ و جان‌مایه آن است که گاه، به «علت بی‌علت»^۳ تعبیر می‌شود. از جمله تبعات چنین خلقی، علاوه بر شگفتی و شور و شعف درونی برای فرد، به جای ماندن اثری هزاران برابر پویاتر و ماندگارتر از کشف‌های علمی است. به تعبیر دیگر، نوعی گذار از مرجعیت «عینیت‌ها و عینیت‌گرایی»^۵ به «ذهنیت‌گرایی»^۶ است. آن‌چنان‌که این گذار در سیر تطور مکاتب اقتصادی از مکتب کلاسیک به مکتب اتریش، نوعی انقلاب کپرنیکی دانسته شده است و تبیین‌گر تفاوت ماهوی بین پدیده‌های علوم طبیعی و علوم انسانی است.

تعبیر این تغییر مرجعیت در علم نزد کانت - که در ادامه متن به آن پرداخته شده است - همان گذار از علم مبتنی بر تجربه (تجربه‌گرایی) و تقلیل‌گرایی متکی بر اصول و برهان تئوریک^۷ به علم متکی بر اصول و برهان ناب عملی^۸ یا همان قوانین معرفت نفس^۹ است؛ اصولی که از اعتبار و کفایتی جهان‌شمول (ابژکتیو) برخوردار بوده و به دلیل وجوب و قطعیت^{۱۰} بدون قید و شرط پذیرفتنی است. اصولی که باید‌هایی را به‌عنوان فرم^{۱۱} و چارچوب راهنما برای امور اقتضایی و پدیده‌های محتمل عینی تعیین می‌نماید و ضمن حفظ ماهیت پیشینی^{۱۲} خود، مشروعیت و مقبولیتش را از فطرت وجود و ضمیر باطن اخذ می‌نماید. پس واضح است که معیار و شاخص برای سنجش اعتبار علمی و پذیرش مرجعیت آن، به‌ویژه بعد از رنسانس و با تأکید بر آزادی و استقلال بشری و مشروعیت یافتن عقل عملی ناب^{۱۳}، جهان‌شمولی^{۱۴} است. نگرشی که استقرار آن به‌ویژه در رشته‌های تعلیمی علوم انسانی به‌منظور به جریان انداختن نبوغ، استعدادها و توانمندی‌های بالقوه دانش‌پژوهان در این حوزه مطالعاتی، الزامی است.

این مرور مجمل در مقدمه مباحث، نیازمند تفسیر و پی‌جویی در متن مقاله است. بنابراین، پس از تبیین روش و چارچوب فرایند پژوهش، به‌منظور فهم چیستی آن، به بررسی و تحلیل سیر تحول دانش/دانایی و جایگاه مرجعیت علمی پس از دوران هزارساله عصر تاریک و نحوه ظهور تجربه‌گرایی پرداخته شده است. در ادامه ضمن تحلیل مراتب شناخت نزد کانت و فهم جایگاه دانش/دانایی متعالی نزد او، به مقایسه دانش متعالی و دانش برخاسته از تجربه پرداخته شده است تا از این طریق بتوان به سندی موجه برای توجیه‌پذیری به‌کارگیری روش صحیح تفکر علمی در علوم

¹ Free interplay

² Sweet

³ Uncaused cause

^۴ در کلام شومپتر، خلق‌های بی بدیل به عنوان سرمنشاء ایجاد تغییرات بنیادین از علتی بی علت برخوردارند. برای او توسعه مصداقی از تغییراتی اینچنین بنیادین است.

برای مطالعه کامل این مقاله و فهم دیدگاه شومپتر در باب ماهیت توسعه و تغییرات بنیادین بنگرید به

Schumpeter, Joseph A. (2005). Development. Journal of economic, XIII, 108-120.

⁵ objectivism

⁶ subjectivism

⁷ Theoretical reason

⁸ Pure practical reason

⁹ Moral laws

¹⁰ Categorical

¹¹ Form

¹² A priori

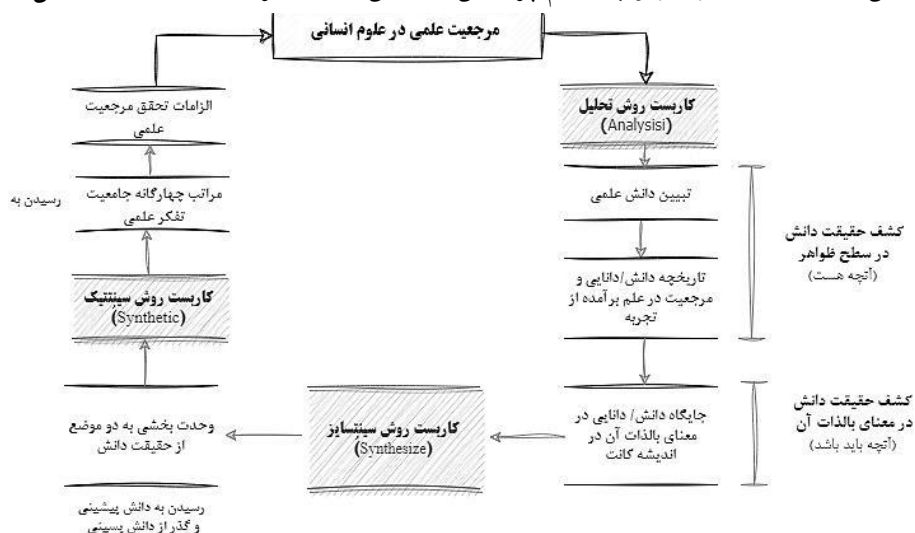
¹³ Pure practical reason

¹⁴ Universality

انسانی برای رسیدن به جامعیت در این حوزه مطالعاتی دست یافت. در نهایت نیز عیار، سنجه و شاخص‌هایی متقن برای تمیز و تشخیص علم مرجع از غیر آن ارائه شده است.

۲. روش و چارچوب انجام پژوهش

تبیین چستی و چگونگی دستیابی به مرجعیت در علوم انسانی در این پژوهش، متکی بر سه موضع در روش است: نخست روش تحلیل (Analysis) به منظور فهم چستی حقیقت دانش چه در سطح ظواهر و چه در معنای بالذات و فی‌نفسه آن از طریق تحلیل محتوای مستندات علمی و فلسفی؛ دوم آمیخته ساختن (Synthesis) یافته‌های حاصل از تحلیل، به منظور وحدت بخشی به دو موضع اتخاذ شده در باب حقیقت دانش - یکی موضع علم (آنچه هست) و دیگری موضع فلسفه (آنچه باید باشد)؛ سوم استفاده از روش سینتیک (Synthetic) یعنی تکیه زدن بر بنیان‌ها و اصول به منظور ارائه جامعیتی منسجم از چگونگی دستیابی به مرجعیت علمی و گذار از دانش پسینی^۲ به دانش پیشینی^۳. بر این اساس، در مرحله نخست چستی مرجعیت در علم متداول و مرسوم با مرور تاریخچه شکل‌گیری تجربه‌گرایی مورد تحلیل قرار گرفته است و هم‌زمان با ورود به اندیشه فلسفی کانت، حقیقت دانش در معنای بالذات و فی‌نفسه آن تبیین گردید. با مشخص شدن این دو موضع از حقیقت دانش و رفع ایرادات وارده به نگاه به علم به صورت صرف از مسیر تجربه، لزوم وحدت بخشی و گذار از جامعیت در سطح عینیت‌ها (حاکمیت قوانین طبیعی) و قواعد تجربی (حاکمیت اراده انسانی) به قوانین فطرت وجودی مشخص گردید. مرتبه‌ای در علم که اعتبار آن جهان‌شمول بوده و تحقق بخش مقصود ما یعنی رسیدن به مرتبه‌ای وراثی تجربیات و عینیت‌ها در علوم انسانی است. اما آنچه تحقق مرجعیت را از این منظر ممکن خواهد ساخت، استفاده از روش سینتیک و تکیه زدن بر بنیان‌ها و اصولی است که دارای وجوب و قطعیت از نوع بدون قید و شرط است و تکمیل‌کننده مراتب سه‌گانه از تفکر علمی است. بر این اساس، باید گفت که چارچوب انجام پژوهش و روش به کار گرفته در آن مطابق شکل زیر است.



شکل ۱- روش و چارچوب انجام پژوهش
(محقق ساخته در نتیجه بهره‌گیری از مراتب جامعیت تفکر علمی)

^۱ روش مورد استفاده در این پژوهش همان گام‌های روش صحیح تفکر علمی در انجام مطالعات حوزه علوم انسانی است که همراه با منابع آن در بخش هفتم به تفصیل مورد تحلیل قرار گرفته است.

^۲ A posteriori

^۳ A priori

۳.۳. مرز بین دانش و دانش علمی^۱

برابر با واژه دانایی/دانش (Knowledge) در واژه‌نامه انگلیسی آکسفورد آمده است:

۱. تخصص‌ها و مهارت‌هایی که شخص آن‌ها را به‌واسطه تجربه یا آموزش کسب می‌کند؛ فهم عملی یا نظری یک موضوع

۲. تمام واقعیت‌ها و اطلاعاتی که شخص در یک زمینه خاص به دست می‌آورد

۳. آگاهی یا آشنایی حاصل‌شده در مورد یک وضعیت یا واقعیت خاص

همچنین در واژه‌نامه وبستر،^۲ دانش/دانایی معادل وضعیت دانستن چیزی از رهگذر تجربه یا تداعی یا وضعیت آگاه شدن از چیزی، معنی شده است.

بدیهی است که هر یک از این تعابیر به وجهی از منشور چندوجهی شناخت از ماهیت دانش اشاره داشته‌اند و در مجموع، همه این تعاریف ساخته و پرداخته ذهن انسانی است که برگرفته‌هایی از موضوع برحسب دانش، تجربه، شهود و غیره نزد خود دارد. به هر حال، فهم عمیق از معنای دانش/دانایی متضمن فراگردهای شناختی پیچیده‌ای است که از ادراک حسی گرفته تا مکالمه، تداعی معنایی و استدلال عقلی را شامل می‌شود، اما اشاره به این نکته مهم است که آنچه از معنای این مفهوم اکنون در اختیار ما است تنها، گونه خاصی از دانستن^۳ است که عامل شناسایی بر حسب وقوف خود بر موضوع، به آن دست یافته است.

اما علم (Science) ریشه در واژه لاتین Scientia به معنای دانش و دانستن دارد. علم در معنای معمول و نه بالذات آن، تلاش برای درک و ارتقای فهم بشر از جهان فیزیکی و موضوعات عینی موجود در آن است. اگرچه در تعریفی جدیدتر آمده است که علم هم‌زمان امکان شناخت هر دو جهان (درون و بیرون) و کشف روابط میان پدیده‌ها و امکان بهره‌برداری و دست‌کاری در موجودیت‌ها را فراهم می‌سازد (حسن زاده، ۱۴۰۲؛ ۴۴۵)

علاوه بر مشخصه معرفت‌شناختی علم، آنچه دانش علمی را از دیگر گونه‌های دانش متمایز می‌سازد، روش‌شناسی^۴ حاکم بر آن است. در روش علمی مرسوم- روش موردپذیرش در علوم طبیعی- به‌کارگیری شیوه‌های کنترل‌شده در جمع‌آوری داده‌ها، ثبت مشاهدات و ساخت فرضیات و آزمایش آن‌ها، فراگردی تجربی برای ساخت نظریه‌هایی است که بنیان آن‌ها بر فروض بدیهی انگاشته زیر استوار است:

۱. طبیعت به جهت نظام‌مندی و پیروی از الگویی منظم، قابل ادراک از طریق تجربه است

۲. طبیعت قابل شناخت است و انسان نیز جزئی از طبیعت است، پس انسان را نیز مطابق با همان الگوهای موجود در طبیعت، می‌توان شناخت

۳. پدیده‌های طبیعی همه، علت‌مند بوده و علت وجودی آن‌ها همواره طبیعی است.^۵

۴. هیچ چیز بدیهی نیست و شناخت علمی مبتنی بر شک و تردید و رفع آن‌هاست. بدین معنا که انسان در مقام عامل شناسایی دست به تبیین عینی پدیده‌های طبیعی می‌زند، لیکن اقدام او هرگز عاری از خطا نیست

¹ Scientific knowledge

² <http://www.merriam-webster.com/dictionary/knowledge>

³ Knowing

⁴ Methodology

⁵ این فرض درواقع اصل سرلوحه انقلاب علمی است؛ اصلی که به‌صراحت رهیافت علمی را از عقاید و وابستگی‌های نظری متافیزیکی و خرافی مجزا می‌سازد. بر اساس این فرض، علت‌مندی پدیده‌های طبیعی را هرگز نمی‌توان با توسل به نیروهای متافیزیکی توضیح داد، چراکه قاعده‌مندی‌های حاکم بر روابط موجود میان پدیده‌های طبیعی اصالتاً از وجود علل طبیعی حکایت می‌کند.

۵. تجربه تنها راه معتبر برای رسیدن به شناخت است (فرانکفورت و نیچماس^۱، ۱۳۸۱؛ ۱۳). به سخن دیگر، مواد خام دانش ما همان مشاهدات عینی است که در طبیعت وجودی مستقل از ذهن آدمی دارد. اما اینکه چرا در تعریف دانش علمی اصولاً بر این پیش فرض‌ها تکیه می‌شود، مستلزم آگاهی یافتن از نحوه تکوین دانش بر پایه علم است. درگذر تاریخ و نزد علم باوران، دانش علمی تنها دانش معتبر و قابل اتکا است؛ اگر این چنین باشد، پس آدمی در مواجهه با پرسش‌های پیش رو با اتکا به دانش علمی، قادر به یافتن پاسخ‌های صحیح است که در ادامه به بررسی صحت آن خواهیم پرداخت.

۴. مروری بر تاریخچه دانش/ادانایی (تجربه‌گرایی و اثبات‌گرایی منطقی)

اغلب معتقدند که هدف اصلی آموختن و اندیشیدن، یافتن پاسخ‌های صحیح است، بن‌مایه این عقیده در این پنداشت نهفته است که «معرفت، چیزی جز معرفت یافتن به حقیقت^۲ نیست و بایستی همواره در پی آن بود». (بلند^۳، ۱۹۸۶: ۱) از منظر تاریخی اما، چنین تصویری عمومیت ندارد، برای مثال اندیشمندان پیشاسقراطی (حدود ۴۵۰ سال پیش از میلاد مسیح) اندیشیدن را به ارائه پاسخ‌های نهایی صحیح، محدود نمی‌ساختند، بلکه برای آن‌ها اندیشیدن تمام گستره فرایندی بود که طی آن، پاسخ‌های احتمالی سر برمی‌آورد. اما نزد سوفسطاییان، اندیشیدن به معنای یافتن پاسخ‌های نهایی تماماً صحیح بود، اگرچه اثبات صحت این پاسخ‌ها چندان هم بدون سوگیری نبود. در واقع دغدغه یک اندیشمند سوفسطایی، به‌جای شناسایی تمام پاسخ‌های ممکن، یافتن پاسخ صحیح از بین مجموعه‌ای از پاسخ‌های محتمل بود (سینجر^۴، ۲۰۱۳)؛ شیوه‌ای که عدم اعتبار آن برای همگان از جمله حکمرانان و سیاستمداران کاملاً مشهود است. اما دلالت نهفته در پس این نگرش، یعنی نیاز به اثبات پاسخ نهایی، پی بردن به علت وجودی ظهور و تطور اقتدارها (اتوریته)ها در گستره علم است. ظهور مسیحیت در پس عصر طلایی تمدن یونان به‌عنوان عصر غلبه تفکر فلسفی، توانست دستگاه عظیم کلیسایی را بر تمامی شئون زندگی انسان غربی مسلط سازد. در آن دوران، از جمله وظایف ماهوی کلیسا، تعیین صحت دانش انسانی بود، از این رو، وظیفه کاردینال‌ها صحت‌سنجی گزاره‌های مطرح‌شده علمی و سنجش اعتبار آنان بود. کاردینال‌ها یعنی همان‌هایی که حادثه‌ی تاریخی مرتبط با گالیله را رقم زدند. گالیله به‌عنوان یکی از طلایه‌داران دانش علمی، معیار نهایی اعتباربخشی به دانش را مراجعه به جهان واقع می‌دانست، لذا نظر کاردینال‌های مورد تأیید کلیسا از نگاه او، فاقد کمترین میزان از صلاحیت بود. (وایت هوس^۵، ۲۰۰۹) پافشاری گالیله بر تدریس نظریه کوپرنیکی خورشید-محوری و رد نظریه بطلمیوسی زمین‌محوری که توسط اقتدار کلیسایی پشتیبانی می‌شد تا آنجا پیش رفت که او واداره عقب‌نشینی از عقیده خود گردید. مثالی مکرر در تاریخ علم که نشان‌دهنده جایگاه اقتدار و تأثیر مرجعیت‌ها و نهادهای حاکم در عرصه علم و دانش بوده است. اما اومانیست‌ها (انسان‌گرایان ایتالیا در سده‌ی چهاردهم) نخستین کسانی بودند که در برابر اقتدار کلیسا ایستادگی کردند. آنان با تکیه بر آرمان‌های انسان‌گرایانه و قرار دادن انسان در مرکزیت جهان، معیار غایی سنجش معنا، حقیقت و ارزش را انسان دانستند و بدین ترتیب حاکمیت کلیسا بر عرصه اعتبارسنجی شناخت را به چالش گرفتند^۶. به‌واقع نظریات فرانسیس بیکن^۷ (۱۶۲۶-۱۵۶۱) سلاح اصلی اومانیست‌ها برای طرح عقاید جدلی و چالش‌برانگیز بود. بیکن بر این باور بود که اتکای محض بر روش علمی‌اش یعنی «تجربه‌گرایی محض

¹ Frankfort and Nachmais

² Knowing is knowing the truth

³ Boland

⁴ Singer

⁵ Whitehouse

^۶ به منظور مطالعه بیشتر رجوع شود به کتاب "بنیادهای اومانیسم رنسانس" تألیف والتر اولمان (مترجم: هنری ملکی، ۱۳۹۹؛ نشر پبله)

⁷ Francis Bacon

مبتنی بر استقرا» تنها راه مبارزه در مقابل روش اقتدارگرایانه کلیسا است. در روش علمی موردنظر او یعنی استقرا گرایی^۱، حقیقت پدیده‌ای درهم‌تنیده^۲ و نهفته در طبیعت است و بایستی کشف شود و هرگونه خطا در این امر گناه محسوب می‌شود.^۳ (بلند، ۱۹۸۶: ۴) بدین ترتیب، ریشه همه دانش‌های بشری در تجربیات عینی و آموخته‌شده از دنیای واقع بود. اندیشه‌ای که بعدها توسط دیوید هیوم^۴ (۱۷۱۱-۱۷۶) مورد تردید قرار گرفت و به درهم‌شکستن اقتدار امور واقع یا تجربه‌گرایی بیکنی انجامید. اما به هر ترتیب، سیطره آموزه روش علمی بیکن یعنی گردآوری داده‌های مشاهده‌پذیر جهان واقع و پروراندن برهان‌های عقلانی بر آن‌ها از کسی پوشیده نیست.

درست است که استقبال از روش علمی بیکن یعنی تجربه‌گرایی، معیاری جامع و کامل در تعیین مشروعیت دانش علمی و آزادی معرفت از سیطره‌ی اقتدار کلیسایی است، اما مشکل اساسی این روش، وابستگی به منطق استقرا است. منطقی که حقیقت را حاصل رسیدن به گزاره‌ها و احکام عام از جزییات تجربی و مشاهدات عینی می‌داند. دشواری ذاتی این شیوه از استنتاج از یک سو نادیده انگاشتن تمام عوامل ذهنی مؤثر در فرایند شناخت است و از سوی دیگر دارای ایرادی معرفت‌شناختی است، زیرا در کار علمی، استناد بر داده مشاهده‌ای توسط افراد غرض‌ورز و بی‌صلاحیت، فاقد اعتبار است.

امروزه اما، شکل مسلط رهیافت علمی، اثبات‌گرایی^۵ است. در اثبات‌گرایی به‌ویژه نوع منطقی آن، اصل راست آزمایی^۶ یا تحقیق‌پذیری بر اساس خصلت موضوعات شناسایی مطرح است. لذا به‌جز گزاره‌های صوری-تحلیلی-منطقی که با ارجاع به اصول عقل‌باورانه محض تحقیق‌پذیر هستند و گزاره‌های علمی-تجربی که با ارجاع به شواهد واقعی جهان طبیعی، درستی آن‌ها قابل آزمودن است، باقی گزاره‌ها و موضوعات، بی‌معنا و مهم‌اند^۷ شاید ابتدا این گونه به نظر برسد که اثبات‌گرایی به جهت آمیختن تجربه‌گرایی و عقل‌باوری، از دشواری‌های این دو رهیافت - مشکل استقرا در تجربه‌گرایی و مشکل ناواقع‌گرایی و تجریدگرایی در عقل‌باوری - مبرا است، اما از آنجا که اشکال افراطی و حدی این دو رهیافت را مدنظر قرار می‌دهد، ناخواسته به نگرشی تقلیل‌گرا مبدل شده است که نادیده انگاشتن بسیاری از پدیده‌ها و رخدادها مشکل اساسی آن است. درواقع، معیار انعطاف‌ناپذیر اصل راست‌آزمایی در اثبات‌گرایی، شناخت بشری را دچار همان عارضه‌ای می‌کند که منتقدان معاصر از آن، با عنوان «علم‌زدگی»^۸ یاد کرده‌اند. بدین ترتیب تنها پدیده‌هایی قابل شناختند که بتوان آن‌ها را بر مبنای اصل راست‌آزمایی، تحقیق‌پذیر نمود. نگرشی که هایدک از آن به‌عنوان یک اشتباه «روش‌شناسی»^۹ بزرگ یاد می‌کند و معتقد است که توفیقات روزافزون علم در قرن هجدهم سبب

¹ Inductivism

² Interwoven phenomenon

^۳ بدین معنا که حقیقت دانشی که ناظر بر پدیده‌های جهان واقع است، در طبیعت نهفته است و می‌توان با مراجعه به طبیعت یا جهان واقع آن را آزمود. دوم این که خطا کردن گناه است و باید از آن اجتناب نمود. با کمی دقت می‌توان به همبستگی این دو بن‌انگاره پی برد؛ از این که حقیقت همواره در جهان واقع هویدا است می‌توان بدین حکم بیکنی رسید که آنان که چشم خود را به حقیقت می‌بندند، به دلیل خاصی (به‌خاطر بهره‌های شخصی، آزمندی، حرص و جاه‌طلبی و ...) ذهن خود را آلوده‌ی پیش‌دآوری‌هایی کرده‌اند که با حقیقت بیگانه‌اند و این مسلماً گناهی نابخشودنی است.

⁴ David Hume

⁵ Positivism

⁶ Verification

^۷ برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع شود به فصل نهم از کتاب زیر:

Boland A. Lawrence, Critical economic methodology: A personal odyssey, Routledge 1997

⁸ Skepticism

طرفداران اصالت وجود (Existentialists) به گونه‌ای حدی در اوایل قرن بیستم مدعی شدند که هرچیزی ممکن است محصول ذهن باشد. علم زدگی به عنوان نقطه مقابل این نگاه، خصلت ذهنی دانش در علوم اجتماعی را رد می‌کند و به عینی بودن معرفت علمی در تمام زمینه‌ها معتقد است.

⁹ Methodologic

گردید تا در علوم اجتماعی گرایشی به تقلید از علوم طبیعی پدید آید و روش‌های مرسوم این علوم در مطالعات اجتماعی بکار گرفته شود. این در شرایطی است که پدیده‌های اجتماعی به جای آنکه حقایق یا موجودیت‌های عینی باشند، برساخت‌های ذهنی‌اند.^۱ (هایک، ۱۹۴۲: ۲۷۶-۲۷۷)

مرور تاریخچه دانش/دانایی در این بخش نشان می‌دهد که ورود تفکر تجربه‌گرایی به حوزه مطالعات علوم انسانی، بدون توجه به ماهیت پدیده‌های مورد مطالعه در آن، سبب گردید تا قوانین طبیعی حاکم بر پدیده‌های علوم طبیعی نظیر گیاهان و جمادات به انسانی تسری داده شود که از شأن و جایگاهی متمایز از سایر موجودات برخوردار است. قرار گرفتن مرجعیت علم در پایین‌ترین رده از پدیده‌ها در جدول طبقه‌بندی علوم،^۳ یعنی «عینیت‌گرایی» سبب گردید تا به انسان همچون موجودی منفعل و فاقد فعلیت و به‌عنوان ابزاری برای تحقق اهداف سیستمی نگریسته شود. درحالی‌که انسان برای دستاوردهای اجتماعی نه تنها ابزار قلمداد نمی‌شود، بلکه خود، غایی و متعالی‌ترین هدف^۴ است (سن، ۱۹۹۸: ۷۳۴).

۵. جایگاه دانش/دانایی در مراتب شناخت نزد کانت

جایگاه دانش/دانایی در رهیافت فلسفی کانت به شناخت تبیین شده است. این رهیافت که با عنوان حالت‌های مختلف توجیه معرفت‌شناسانه،^۶ علاوه بر مقاله برگ^۷ (۲۰۱۴) در دانشنامه فلسفی دانشگاه استنفورد و در بخش مرتبط با مرور «فلسفه علم کانت»^۸ به آن اشاره شده است، بر سه موضع متکی است: در پایین‌ترین رده شناختی، فرد به بیان عقیده و نظر خود (Opinion) می‌پردازد. موضعی که نه دارای کفایت و اعتبار از نوع سوژکتیو^۹ است و نه ابژکتیو^{۱۰}، از این رو هر نوع قضاوت بر پایه این شناخت محتمل بوده و همراه با نا اطمینانی است (Problematic = Possibly true). موضع دوم، باور است (Believe) که تنها از اعتباری فردی برخوردار بوده (سوژکتیو) و هر نوع قضاوتی را متکی بر یقین فردی قرار می‌دهد (Assertoric = Actually true)؛ اما موضع سوم، همان دانش/دانایی (Knowing) است که اعتبار و کفایت آن ورای فرد بوده و داری جهان‌شمولی است و به‌عنوان یک ضرورت و وجوب قطعی^{۱۱} و یقینی تلقی می‌گردد (Apodictic = Necessarily true) (برگ، ۲۰۱۴: ۱۷) به بیان دیگر، تنها موضع دانش/دانایی در شناخت است که از اعتباری جهان‌شمول برخوردار بوده و قضاوت بر پایه آن همراه با اطمینان کامل و قطعیت است.

۱ به منظور مطالعه جامع چگونگی تکامل علم نزد فلاسفه‌ی اسکاتلند و هایک به عنوان یکی از نظریه پردازان مکتب احیای لیبرال کلاسیک قرن بیستم، رجوع شود به فصل ششم از کتاب زیر با عنوان:

متوسلی، محمود؛ وهابی ایبانه، محبوبه. فلسفه سیاسی آدم اسمیت؛ تجربه‌گرایی و اندیشه پرداز، نقطه عطف و آغازی بر توسعه اقتصادی در جهان. تهران: انتشارات نشر نهادگرا، ۱۴۰۱

² Hyke

^۳ برای مطالعه طبقه‌بندی پدیده‌ها در جدول طبقه‌بندی علوم رجوع شود به مقاله زیر

متوسلی، محمود. (۱۳۹۴). نگاهی معرفت‌شناختی به جایگاه و منشأ ناولتی در توسعه اقتصادی. فصلنامه علمی پژوهشی توسعه کارآفرینی، (۳۸)، ۴۱۳-۴۳۱. doi: ۲۰۱۵.۵۳۲۰۰/jed.۱۰.۲۲۰۵۹

⁴ Profoundest End

⁵ Sen

⁶ Epistemic justification

⁷ Berg

⁸ Kant's Philosophy of Science

⁹ Subjective

¹⁰ Objective

¹¹ Categorical

جدول ۱- تقابل مواضع سه گانه شناخت و قضاوت از نگاه کانت

موضع قضاوت ^۱ (Judgment)	موضع شناخت (Cognize)
محتمل و دارای نا اطمینانی (Problematic)	نظر (Opinion)
اطمینان در سطح فردی (Assertoric)	باور (Believe)
اطمینان کامل همراه با وجوب و قطعیت (Apodictic)	دانش/دانایی (Knowing)

(برگرفته از برگ، ۲۰۱۴)

با کسب معرفت نسبت به مواضع شناخت نزد کانت، این پرسش مطرح است که مرجعیت علم واجد قرارگیری در کدام موضع شناختی است؟ آیا رسیدن به مرجعیت در علم مستلزم فراتر رفتن از نظر و باور نیست؟ آیا روش‌های علمی کنونی، امکان رسیدن به جامعیتی معتبر و دارای کفایت از نوع جهان‌شمول را فراهم می‌آورد؟ به سخن دیگر آیا علم محدود شده به گستره تجارب و برآمده از آن می‌تواند واجد مشخصه جهان‌شمولی باشد؟ پرسشی که در ادامه و پس از فهم چگونگی حصول علم از راه تجربه در فلسفه متعالی کانت - یعنی شیوه متداول و مرسوم علم - به پاسخ آن خواهیم پرداخت.

۶. مراتب رسیدن به علم از مسیر تجربه در فلسفه متعالی کانت

برای کانت برخلاف دیگر فلاسفه تجربه‌گرا نظیر جان لاک و هیوم، تنها راه رسیدن به شناخت، تجربه نیست و تجربه تنها نمایشی است از «آنچه هست»^۲ و نه «آنچه باید باشد»^۳. کانت مسیر تجربه برای رسیدن به «حقایق کلی»^۴ را بی‌ثمر می‌داند زیرا حقایق کلی از ماهیتی پیشینی^۵ برخوردار بوده و بالذات و فی‌نفسه قطعی و یقینی است، پس رسیدن به آن مستلزم تجرید تجارب است (کانت، ۱۸۸۱: ۱). ویل دورانت نیز در کتاب «تاریخ فلسفه»^۶ با تأکید بر این سخن کانت، می‌گوید: «ذهن از نگاه کانت، موم ساده نقش‌پذیری نیست که تجربیات و محسوسات به دلخواه، اثر خود را بر آن ترسیم نماید، بلکه ذهن عامل فعال و نظم‌دهنده به محسوسات است و کثرت‌ها را به وحدت منظم فکر و اندیشه مبدل می‌سازد» (دورانت ۱۹۶۱^۷ ص ۲۵۰ به نقل از کانت ۱۷۸۱) اما فهم چگونگی این عمل توسط ذهن، مستلزم واکاوی «ساختار اصلی ذهن»^۸ و «قوانین ذاتی تفکر»^۹ است که به جهت قرارگیری ماورای حس و تجربه، کانت در «فلسفه متعالی»^{۱۰} به آن پرداخته است. در فلسفه متعالی کانت، مراد از «دانش/دانایی متعالی»^{۱۱} مرتبه‌ای است که چندان مرتبط با اشیاء خارجی نیست، بلکه با «مفاهیم پیشینی از این اشیاء»^{۱۲} در ذهن مرتبط است. یعنی طریقی که ما تجربیات خود از جهان واقع را به دانش/دانایی^{۱۳} یعنی محصول نهایی تفکر طی فرایند زیر تبدیل می‌نماییم:

^۱ کانت به این سه موضع قضاوت در کتاب «بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق» خود در صفحه ۳۱ اشاره کرده است. برای مطالعه بیشتر بنگرید به:

Kant, I. & Schneewind, J. B. (2002). *Groundwork for the Metaphysics of Morals*. Yale University Press.

^۲ What is

^۳ What it is

^۴ General truth

^۵ A priori

^۶ The story of philosophy

^۷ Durant

^۸ Inherent structure of the mind

^۹ Innate laws of thought

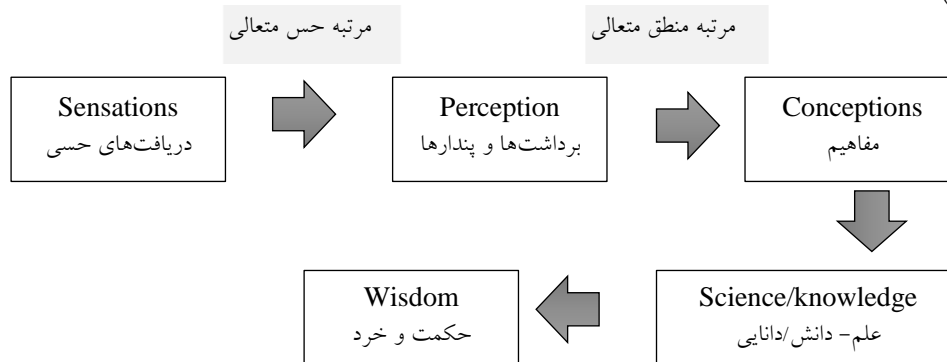
^{۱۰} Transcendental philosophy

^{۱۱} Transcendental knowledge

^{۱۲} A priori concepts of objects

^{۱۳} Experience to knowledge

۱. تبدیل مواد خام دریافت شده از حواس پنج‌گانه^۱ به برداشت‌ها و پندارها^۲ [مرتب‌ه حس متعالی]^۳
- ۲) تبدیل برداشت‌ها و پندارها به مفاهیم^۴ [مرتب‌ه منطق متعالی]^۵
- ۳) وحدت بخشی به مفاهیم با استمداد از قوه عقل و اتکا بر اصول معین [مرتب‌ه دانش/علم]^۶
- ۴) وحدت بخشی به وجوه مختلف از دانش انباشت شده در ذهن و تبدیل آن به کلیتی منسجم [مرتب‌ه حکمت و خرد]^۷. (شکل ۲)



شکل ۲- مراتب رسیدن به دانش/دانایی و سپس حکمت و خرد از مسیر تجربه
(برگرفته از اشارات مرتبط در کتاب تاریخ فلسفه؛ دوران، ۱۹۶۱)

تفاوت کانت با دیگر فلاسفه تجربه‌گرا نظیر جان لاک و هیوم در نحوه تبدیل مواد خام دریافت شده از حواس پنج‌گانه و تبدیل آن به پنداشت‌ها و پندارها است. کانت ذهن را پذیرای تمام پیام‌های ورودی نمی‌داند و معتقد است که ذهن به انتخاب و طبقه‌بندی ورودی‌ها بر حسب دو عامل زمان^۸ و مکان^۹ می‌پردازد. زمان و مکان نزد کانت، عوامل پیشینی هستند که پیش از تجربه موجود است و شکل‌گیری پنداشت اولیه از پدیده را موجب می‌گردد. سپس این پنداشت‌ها به مرتبه منطق متعالی ورود یافته و به مفاهیمی متعالی مبدل می‌گردد. به عبارت دیگر، برداشت‌ها و پندارها به محسوسات حاصل از اشیا، صورت زمان و مکان می‌بخشند و مفاهیم به برداشت‌ها و پندارها صورت علیت^{۱۰}، ضرورت^{۱۱} و وحدت^{۱۲} و امکان (دوران، ۱۹۶۱؛ ۲۵۳) به بیان دیگر در دنیای محسوسات هیچ اتفاقی بدون قید زمان و مکان به انجام نخواهد رسید، لذا این دو، قیده‌های مسلمی است که موجب می‌شود تا محدوده دانش و بینش انسانی در شعاع مشخصی قرار گیرد و فاقد اعتباری جهان‌شمول باشد. از این رو باید گفت که تمام دانش‌های برآمده از تجربه، به دلیل همین محدودیت، سوژکتیو می‌باشند. اما در عین حال کانت با اذعان به فعلیت مستقل ذهن و توان وحدت بخشی به دریافت‌های بیرونی توسط آن با این گفته از جان لاک مخالف است که «در ذهن چیزی جز آنچه در حواس است، وجود ندارد»^{۱۳} او همچنین مراتب رسیدن به دانش/ دانایی از مسیر تجربه را به قرار زیر می‌داند:

¹ Sensations

² Perceptions

³ Transcendental Esthetic

⁴ Concepts

⁵ Transcendental logic

⁶ Science/knowledge

⁷ Wisdom

⁸ Time

⁹ Space

¹⁰ Causation

¹¹ Necessity

¹² Unity

¹³ "There is nothing in the intellect except what was first in the senses"

۱- حواس = محرک‌های غیر سامان‌یافته و نامنظم بیرونی^۱

۲- پنداشت‌ها و پندارها (ادراکات) = حواس سامان‌یافته و طبقه‌بندی‌شده^۲

۳- مفاهیم = پنداشت‌ها و پندارها (ادراکات) سامان‌یافته و وحدت یافته^۳

۴- علم = دانش سامان‌یافته^۴

۵- حکمت/خرد = زندگی سامان‌یافته^۵ (دوران، ۱۹۶۱؛ ۲۵۳)

کانت با طرح این مراتب درصدد است تا نشان دهد برخلاف دیدگاه فلاسفه تجربه‌گرا، ذهن عاملی فعال در نظم دهی به هرج و مرج و اغتشاشات است. همان‌طور که جهان به‌خودی‌خود منظم نیست، بلکه از آن‌جهت منظم به نظر می‌رسد که ذهن ادراک‌کننده به آن نظم بخشیده است. کانت در گستره شناخت تجربی از پدیده‌ها که محدود و مقید به ادراک و فهم فردی است، امکان فهم ماهیت بالذات و فی‌نفسه از پدیده را ناممکن می‌داند.^۶ به همین علت است که از نگاه شوپنهاور^۷، بزرگ‌ترین دستاورد فلسفه کانت، ایجاد تمایز میان نومن یا «شیء فی‌نفسه» با فنومن یا «ظاهر پدیده» است (دوران، ۱۹۶۱ ص ۲۵۵ به نقل از شوپنهاور ۱۸۴۴)

اگر راه دستیابی به دانش/دانایی از مسیر تجربه نزد کانت این‌گونه است، تا چه میزان علم حاصله می‌تواند واجد مشخصه جهان‌شمولی موردنظر او از دانش باشد؟ قرابت علم در گستره تجربیات، با علم متعالی و یا مافوق‌حسیات به چه میزان است؟ آیا رسیدن به مرتبه علم متعالی مستلزم فهم بعد متا (فراحسی) از پدیده‌ها نیست؟ این برداشت مرسوم که علم تنها مرتبط با اشیاء فی‌نفسه و حقیقت کامل و دست‌نخورده خارجی از آن‌ها است و نه خود اشیاء فی‌نفسه، نشان دهنده آنست که تمرکز علم کنونی بر آن چیزی است که ساخته‌وپرداخته ذهن انسانی است، لذا متکی بر قواعد^۸ است. به سخن دیگر، مرجعیت موردادعا صرفاً از اعتباری سوبژکتیو برخوردار بوده و فاقد هرگونه جهان‌شمولی است. پس خاستگاه مرجعیت در علوم انسانی، قواعدی معتبر در سطح فردی است و در علوم طبیعی، قوانین طبیعی است که اعتبار آن از طریق آزمون و مشاهده موردسنجش قرار می‌گیرد. اما در این میان علم جهان‌شمول یا متعالی مبتنی بر کدام مرجعیت است؟

۷. شروط تحقق علم متعالی (جهان‌شمول) در فلسفه متعالی کانت

همان‌طور که پیشتر به آن اشاره شد، دانش/دانایی نزد کانت واجد مرتبه جهان‌شمولی است. همچنین مرور مبنای مرجعیت در علوم طبیعی و علوم انسانی نشان داد که مرجعیت در علوم طبیعی از خاستگاه قوانین طبیعی متکی بر عینیت‌ها و در علوم انسانی از قواعد تجربی حاکم بر رفتار انسانی فراتر نرفته است، پس با این اوصاف، شرط رسیدن به مرتبه جهان‌شمولی در علوم انسانی چگونه ممکن خواهد بود؟ در پاسخ باید گفت که تنها راه رسیدن به مرتبه جهان‌شمولی در علوم انسانی بنا به گفته کانت، گذر از دانش متکی بر تجربه و قاعده‌مندی‌ها، به دانشی است که تکیه آن بر قوانینی

Uzgalis, William, "John Locke", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Fall 2022 Edition), Edward N. Zalta & Uri Nodelman (eds.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/fall2022/entries/locke/>.

^۱ Sensation= unorganized stimuli

^۲ Perceptions= Organizes sensations

^۳ Concepts= organized perceptions

^۴ Science= Organized knowledge

^۵ Wisdom= organized life

^۶ به همین علت است که کانت به بعدی از پدیده با عنوان نومن در فلسفه خود اشاره داشته است که شیء فی‌نفسه نزد کانت است و قابل تجربه نیست. لذا می‌تواند

موضوع فکر و استدلال ما قرار گیرد و این شیء فی‌نفسه که مستقل از حواس و ادراک ماست همواره مجهول خواهد ماند.

^۷ Schopenhauer

^۸ Rules

از نوع معرفت نفس^۱ باشد. قوانینی برخاسته از فطرت وجودی انسان که قادر است تا دانش و علم حاصله را واجد عنوان شایستگی و بایستگی^۲ نماید. به همین علت است که او ضمن تاکید بر گذر از مرتبه باور و نظر، ضرورت دستیابی به مرتبه دانش/دانایی یا علم شایسته و بایسته را اتکا بر سه اصل زیر می‌داند:

- اصل اول: برخورداری [علم] از نظم سیستماتیک است
- Be systematically ordered
- اصل دوم: متکی بودن [علم] بر اصول عقلایی است
- According to rational principals
- اصل سوم: اصولی از عقل که فراهم آورنده ادراک و دانش از پدیده به صورت قطعی، تعینی و بدون قید و شرط^۳ باشد. [مراد همان مرتبه عقل عملی است] (واتکینز^۴، ۲۰۱۴)
- Be known A priori with apodictic certainty

دقت کانت در بنا نهادن مرجعیت علم، بر اصول «قطعی و بدون قید و شرط» نشان‌دهنده ضرورت لحاظ نمودن این قید برای رسیدن به مرتبه جهان‌شمولی در دانش است. مرتبه‌ای که مستلزم تجرید تجارب و گذر از سطح محسوسات با حاکمیت قوانین طبیعی^۵ به حاکمیت اراده انسانی^۶ و استقرار در دنیایی است که هوشمندی و قوانین ناب عملی^۷ اساس آن است. (شکل ۳)



شکل ۳- مراتب معرفت به چستی مرجعیت در علوم طبیعی، انسانی و علم متعالی

درواقع علم متعالی همان «دانش پیشینی»^۸ با دو مشخصه ناب بودن (خلوص)^۹ و جهان‌شمولی و وجود^{۱۰} است و از هر نوع دانش پسینی^{۱۱} (پس از تجربه) مستقل بوده و شرط تحقق دانش از نوع پسینی است (کی‌گیل^{۱۲}، ۱۹۹۵: ۳۵). بدین ترتیب باید گفت که علم متکی بر تجربه، از نگاه کانت به جهت مشروط بودن و تکیه بر اقتضائات و عدم

¹ Moral law

² Proper science

³ Apodictic

⁴ Watkins

⁵ Natural law

⁶ Human will

⁷ Pure practical reason/Moral law

⁸ A priori knowledge

⁹ Pure

خلوص به‌عنوان یکی از مشخصه‌های دانش پیشینی، به پشتوانه اصل بعدی که جهان‌شمولی و وجود است، معنا و مفهوم یافته است.

¹⁰ Universal and necessary

¹¹ A posteriori

¹² Caygill

برخورداری از کمترین قطعیت، نیازمند تکیه‌گاه و پایگاهی مستحکم جهت پشتیبانی و هدایت است که این بنیان مستحکم از نگاه او همان اصول از نوع بدون قید و شرط و یا دانش از نوع پیشینی است که مبرا و منفک از تجربه بوده و راه رسیدن به حقیقت به صورت فی‌نفسه را فراهم می‌نماید.

باید در نظر داشت که جهانشمولی مورد ادعای کانت با آنچه وبر^۱ از جهانشمولی پدیده‌های علوم انسانی در نظر دارد، متفاوت است. نزد کانت مراد از جهانشمولی تکیه زدن بر بنیان‌ها و اصول به عنوان چراغ راه و هدایتگر در این علوم است، این در حالی است که نزد وبر مراد از جهانشمولی، حاکمیت قوانین عام بر علم در حوزه علوم فرهنگی (اجتماعی) در نتیجه‌ی سیطره یافتن بر بیشتر اقتضانات حاکم بر امور واقع (تجربی) است. به همین علت نیز به صراحت در مقاله خود با عنوان «عینیت‌گرایی و فهم در علم اقتصاد» به رد امکان مطرح ساختن فرضیات جهان‌شمول^۲، ساخت مفاهیم انتزاعی^۳ و تلاش برای فرموله کردن قوانین و ساخت دهی به الگوها در علوم فرهنگی (اجتماعی) پرداخته است و اتکا بر این روش را فاقد توجیه علمی^۴ می‌داند. (وبر، ۲۰۰۷: ۶۷) این در حالی است که وجود همین قوانین برای سنجش میزان جهان‌شمولی و اعتبار علمی در پدیده‌های علوم طبیعی، امری الزامی است. دیدگاهی که پیش‌تر نیز توسط لاخمن^۵ و مدیسون^۶ مورد تأیید قرار گرفته بود. آن‌ها نیز بر این باورند که سرشت قاعده‌مندی‌ها در علوم اجتماعی به‌گونه‌ای است که سخن گفتن در ارتباط با قوانین جهان‌شمول و ثابت بی‌معناست. (لاخمن، ۱۹۹۱؛ مدیسون، ۱۹۸۹)

جان استوارت میل نیز در راستای دیدگاه وبر^۷ به‌عنوان یک تجربه‌گرا، معتقد است: «امید رسیدن به حقیقت پدیده‌های علوم اجتماعی، مادامی‌که نگاه ما به واقعیت‌های مخفی و پیچیدگی‌هایی است که طبیعت به تن این پدیده‌ها پوشانده است، بیهوده است. بنابراین، تنها راه رسیدن به حقیقت، بهره‌گیری از استنتاج‌های پیش از تجربه (پیشینی)^۸ و روش «تفکر انتزاعی»^۹ است» (میل، ۱۸۳۶: ۴۸). بر این اساس او پیشنهاد می‌دهد تا از روش فلاسفه عمل‌گرا برای رسیدن به حقیقت در پدیده‌های علوم اجتماعی استفاده شود. روشی که دلالت بر دو فرایند دارد: ابتدا آنالیتیک (تجزیه و تحلیل)^{۱۰} و سپس تکیه بر بنیان‌ها و اصول (سینتتیک). (میل، ۱۸۳۶: ۵۴) سودمندی به‌کارگیری این روش اگرچه عمدتاً در ارتباط با تسهیل دستیابی به حقیقت مطرح شده است، اما همچنان - که در بخش بعدی به آن خواهیم پرداخت - در بردارنده جامعیتی از تفکر است که تحقق مرجعیت علم در حوزه مطالعاتی علوم انسانی را ممکن خواهد ساخت.

۸. راه دستیابی به مرجعیت در علوم انسانی: تکیه بر جامعیت تفکر علمی

وبر معتقد است که یکی از دلایل عدم تحقق علم جامع و مانع در حوزه علوم انسانی، مشروعیت یافتن به کارگیری روش متداول و مرسوم علوم طبیعی یعنی تکیه بر عینیت‌ها یا همان تجارب در این علوم است. وی با اشاره به مشخصه محدود و مقید^{۱۱} بودن انسان و عدم امکان سلطه یافتن بر واقعیت‌های نامحدود^{۱۲} بیرونی و یا بی‌شمار اقتضانات موجود

¹ Weber

² Universal propositions

³ Construction of abstract concepts

⁴ Scientific justification

⁵ Lochmann

⁶ Madison

⁷ John Stuart Mill

⁸ *a priori*

⁹ Abstract speculation

¹⁰ Analytic

¹¹ Finite being

¹² Infinite reality

در عالم واقع، آشکارا عدم امکان حصول جامعیت از طریق تجربه در این علوم را مورد تأیید قرار می‌دهد. اینجاست که تفاوت ماهوی میان سرشت پدیده‌های علوم طبیعی و علوم انسانی (فرهنگی) بیش از پیش آشکار می‌گردد. در علوم طبیعی به دلیل حاکمیت قوانین از پیش داده‌شده و متعین بر پدیده‌ها، کشف روابط علی و تکیه بر عینیت‌ها به‌عنوان مرجع در علم مورد پذیرش است؛ اما در علوم انسانی برخلاف علوم طبیعی که موضوع آن کشف پدیده‌ها و قوانین حاکم بر آنهاست، خلق و توانایی خلق اندیشه‌ها در کنار تحقق جهان‌شمولی اهمیت ویژه دارد. بدین سبب است که کانت، برای هر انسان، نخستین شرط تعالی را رسیدن به مرتبه «خودشناسی»^۱ دانسته است (وود^۲، ۲۰۰۷؛ ۱۸۹)

اما رسیدن به مرتبه خلق در مطالعات علوم انسانی چگونه ممکن است؟ آیا بسندگی به روایت اندیشه‌های خلق‌شده دیگران و نظریه‌های ساخته‌وپرداخته شده آنان، ما را به مرتبه خلق در اندیشه پردازی خواهد رسانید؟ آیا در دانشگاه‌ها، القای این شیوه از تفکر، می‌تواند دانشجویان را به اندیشه و تأمل عمیق واداشته و به شناسایی استعدادهای بالقوه بی‌انتهای نهفته در وجود آنان بیانجامد؟ اگر چنین نیست و پیش ذهنیت‌های عادت شده دذ ذهن^۳ به‌غلط، مانع از به‌کارگیری شیوه‌های صحیح و درست علمی در این حوزه مطالعاتی شده، آیا زمان تغییر فرا نرسیده است؟ آیا در شأن یک انسان آزاد و متعالی است که سال‌ها زمان خود را صرف روایت نظریه‌ها و اندیشه‌های دست‌ساز انسانی با ماهیت سوژکتیو نماید؟ درحالی که با تأمل عمیق در تلاش اندیشمندان نامور و جریان ساز جهان می‌توان دریافت که دغدغه آنان نخست، رفع مسائل مبتلابه کشورشان و سپس رفع معضل بشریت بوده است آیا ما نیز به اندیشه‌پردازی در علم جهت حل مسائل مبتلابه کشور پرداخته‌ایم؟

با اذعان به پیچیدگی و درهم تنیدگی پدیده‌های علوم انسانی، پیشنهاد وبر برای انجام تحقیقات در این حوزه مطالعاتی، گذر از ظواهر و پی بردن به جوهره پدیده‌ها به منظور یافتن فرم‌های^۴ هدایتگر، چارچوب‌ساز و جهت‌دهنده و تکیه بر آنهاست (وبر، ۲۰۰۷؛ ۶۱). از این رو، تنها راه مواجهه با پدیده‌های علوم انسانی، تجزیه‌وتحلیل آن پدیده در کل منسجم و سیستم و نظامی شامل تمامی پدیده‌های شکل‌دهنده به آن است.^۵ با این اوصاف، تجزیه‌وتحلیل هر جزء تنها زمانی معنادار و دارای اعتبار علمی خواهد بود که جایگاه آن در کل سیستم^۶ و نظام وحدت یافته از آن مورد دقت نظر محقق قرار گیرد. نگرشی که در مطالعه پدیده‌های علوم طبیعی با حاکمیت قوانین پیشینی به‌هیچ‌عنوان دارای ضرورت نیست. بر این اساس، زمانی در این علوم شناخت از پدیده‌ها دارای جامعیت است که به جوهره نهفته در پدیده‌ها با گذر از ظواهر آن پرداخته شود؛ بنیانی که امکان رسیدن به مرتبه خلق اندیشه را در نتیجه آمیخته ساختن آموزه‌های حاصل از تأمل شناختی در ژرفای آن پدیده، ممکن خواهد ساخت. خلقی که بنا به گفته گاردنر^۷ در نتیجه مجهز شدن به توانمندی‌های زیر حاصل می‌گردد (گاردنر، ۲۰۰۵؛ ۲۰)

۱. توانایی نظم دهی به ذهن (داشتن ذهن منضبط)^۸

۲. توانایی تلفیق و ترکیب ایده‌ها (داشتن ذهن تلفیق کننده)^۹

¹ Self-knowledge

² Wood

³ Predisposition

⁴ Forms

⁵ Whole-part

⁶ Whole

⁷ Gardner

⁸ Disciplined mind

⁹ Synthesized mind

۳. توانایی خلق ایده و اندیشه جدید (داشتن ذهن خلاق)

ذهن نظم یافته، تربیت شده و به کنترل درآمده و البته مجهز به توانمندی تلفیق ایده‌ها، دیگر پذیرای هیچ ایده یا اندیشه‌ای به صورت قطعی نیست، بلکه مدام به دنبال ساخت ترکیب یا بازنمای دیگری از اندیشه‌ها به صورت خودانگیخته^۱ است. چنین ذهنی مدام به دنبال فراتر رفتن از محدوده شناخته شده‌ها و ورود به حوزه ناشناخته‌ها است و قادر است تا خارج از کادرها، حصارها و چارچوب‌ها^۲ به خلق ایده‌ها، مفاهیم، داستان‌ها، تئوری‌ها و مهارت‌های جدید بپردازد (گاردنر، ۲۰۰۵: ۲۲). افزون بر این، گاردنر به ضرورت دو توانمندی دیگر ذهن اشاره داشته است:

۴. توانایی احترام گذاردن به اندیشه‌های دیگران (ذهن احترام مدار)^۳

۵. توانایی استحکام بخشی به رفتار و کنش فردی بر اساس اصول معین (ذهن اخلاق مدار)^۴

ویلیامسون^۵ نیز، همسو با این نگرش، در سخنرانی دریافت جایزه نوبل خود می‌گوید: سه الزام برای رسیدن به مرتبه خلق ذهنی عبارت‌اند از: (۱) منظم بودن^۶ (۲) بین‌رشته‌ای بودن^۷ [که به معنای توانایی تلفیق ایده‌ها و ورود یک ایده از یک حوزه تعلیمی به حوزه تعلیمی دیگر است] و (۳) داشتن ذهنی فعال^۸ [اذعان به فعلیت مستقل ذهن، ضرورت به ثمر رسیدن هر خلقی است] (ویلیامسون، ۲۰۰۹: ۶۷۶)

اگرچه جان‌مایه مباحث مطرح شده توسط گاردنر چگونگی رسیدن به خلق ذهنی است، اما جلب توجهات به دو توانمندی دیگر ذهن یعنی اخلاق‌مداری و آمیخته بودن با احترام، نشانگر ضرورت توجه به اخلاقیات همپای دانش است. وی معتقد است که چنانچه افراد از دانش کسب شده خویش برای اهداف خوب^۹ استفاده نکنند، ممکن است علیرغم دانایی و آگاهی کامل، دانششان زیان‌آور و ویران کننده باشد؛ از این رو، اصلی‌ترین چالش، چگونگی جریان بخشی به^{۱۰} دانش جهت قرارگرفتن در خدمت اهداف فرد و دیگران به شرط پایبندی به اصول اخلاقی است، حتی آن زمان که در تضاد با منافع شخصی قرار گیرد (گاردنر، ۲۰۰۵: ۲۸).

حال که خلق ذهنی در سطح فردی، به عنوان الزامی برای آینده مطرح شده است، آیا به‌کارگیری روش درست علمی برای خلق اندیشه بدیل و رسیدن به جامعیت در حوزه علوم انسانی یک ضرورت نیست؟ اگر تحقق این امر به‌عنوان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر باشد، پس روشی علمی و قابل اتکا محسوب می‌گردد که بتواند هم‌زمان با بررسی روابط حاکم بر اجزاء یک پدیده در سطح ظاهر، به فهم جوهره و بنیان نهفته در پس ظاهر دست یافته و امکان اندیشیدن خارج از الگوهای ذهنی و روتین‌ها را به‌منظور خلق ایده و اندیشه جدید فراهم نماید. همان روش مورد استفاده توسط کامونز^{۱۱} - پیشگام مکتب نهادی - که برای ساخت مکتب موردنظر خود از آن بهره گرفت و به شیوه‌ای مشابه توسط کانت در بحث «تحلیل متعالی»^{۱۲} در زیر بخش دوم از کتاب نقد عقل محض مورد استفاده قرار گرفته است. این مراتب در کلام کامونز عبارت‌اند از:

¹ Spontaneous

² Frame

³ Respectful mind

⁴ Ethical mind

⁵ Williamson

⁶ Be disciplined

⁷ Be interdisciplinary

⁸ Have an active mind.

⁹ Good Ends

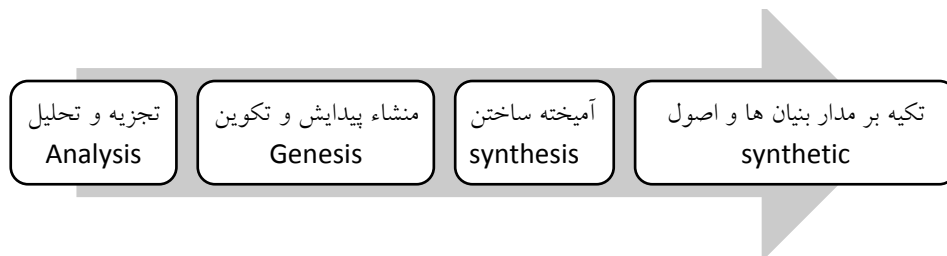
¹⁰ Mobilize

¹¹ Commons

¹² Transcendental Analytic

- ۱- تجزیه و تحلیل پدیده آن گونه که هست (Analysis)؛
 - ۲- فهم جوهره^۱ و منشأ پیدایش و تکوین آن (Genesis) و
 - ۳- وحدت بخشی به آموزه‌های حاصل از مراحل پیشین در یک جامعیت (Synthesis) و رسیدن به ایده و اندیشه جدید (کامونز، ۱۹۳۴: ۹۹).
- و در کلام کانت این مراتب عبارت‌اند از:

- ۱- تجزیه و تحلیل مفاهیم (Analysis of concepts)؛
 - ۲- تجزیه و تحلیل اصول حاکم بر مفاهیم (Analysis of principals) و
 - ۳- وحدت بخشی به آموزه‌های حاصل از مراحل پیشین (Synthesis)
- مرحله نخست، بررسی و تجزیه و تحلیل دقیق یک پدیده و فهم روابط علت و معلولی (علی) حاکم بر آن است که با استنتاج استقرائی^۲ به انجام می‌رسد (شناخت ظاهری پدیده)؛ مرحله دوم عمق دادن به شناخت نخستین از پدیده و پی بردن به منشأ پیدایش و تکوین آن است، که البته ورود به این مرحله مستلزم مفروض دانستن ماهیت فعال، پویا و خلاق انسانی است. در این مرحله تحلیل تغییرات در سیر تکامل یک پدیده، با تأمل مورد نظر محقق قرار می‌گیرد و اصول حاکم بر آن به دقت تعیین می‌گردد. مرحله سوم آمیخته ساختن تمام یافته‌ها در مراحل پیشین و سامان دادن به آن در یک جامعیت و دستیافتن به ایده‌ای جدید است که قطعاً نیازمند توان قوی ذهنی، خلاقیت، آزادگی، تجربه و سیطره علمی کامل بر مباحث است؛ اما مرحله‌ای که افزون بر مراحل فوق باید به آن اشاره گردد (مرحله چهارم)، به‌کارگیری روش سینتتیک^۳ یعنی تکیه زدن بر اصولی است که به‌عنوان شاکله‌ای راهنما و هدایتگر (فرم) برای تمام اقتضائات عمل کند. اصولی که می‌تواند از نوع عقل عملی ناب^۴ برای دستیابی به علم مرجع از نوع متعالی با مشخصه جهان‌شمولی باشد یا اصولی عقلی در گستره محدود به تجربه (عقل نظری)^۵ برای دستیابی به علم در محدوده مقید به تجربه...



شکل ۴- مراتب معرفت به چگونگی دستیابی به مرجعیت علمی در حوزه علوم انسانی
(تکیه بر بنیان‌ها و اصول مرتبه تکمیلی برای دستیابی به مرجعیت در علوم انسانی)

مشخص گردید که رسیدن به مرجعیت در علم با مشخصه جهان‌شمولی - آن‌چنان‌که کانت از علم در نظر دارد - بدون تکیه بر خرد عملی ناممکن است، اما چگونه می‌توان به دریافت این خط فکری برای راهنمایی و هدایت‌گری بی‌شمار اقتضائات موجود در عالم واقع، در تمام علوم امیدوار بود؟ چگونه می‌توان به نوری دست‌یافت که در آیات مختلف

¹ Substances

² Inductive

³ Synthetic

⁴ Pure Practical reason

⁵ Theoretical reason

⁶ Forms

از جمله آیه ۳۵ از سوره نور^۱ و آیه ۵۲ از سوره شوری^۲ به از میان بردارنده حجابها و تاریکیها و هدایتگر انسان به سوی صراط مستقیم تعبیر شده است؟ باید گفت، همانطور که به وجود نور هدایتگر در قرآن با عنوان یک الزام برای مسیر زندگی اشاره شده است، در مسیر صحیح علمی نیز، تکیه زدن بر پشتوانه‌ای مستحکم از اصول با ماهیت پیشینی و دارای وجوب و قطعیت، یک الزام است. اگر این چنین نشود و در عرصه علمی مسیر پیش رو با نور هدایتگر الهی روشن نگردد، قرار گرفتن در معرض خطاها، تورشها و سوگیریها حتمی خواهد بود. بدین سبب است که هرگونه احساس بی‌نیازی به اصول راهنما و هدایتگر و تقلید و پیروی کورکورانه از عادتها، روتینها و الگوهای شکل گرفته در ذهن، هشدار خطرناک برای بروز انحرافات است و بنا به گفته هانا آرنه^۳ پیشگیری از این خطاها تنها از طریق ناظرانی که با بی‌طرفی به قضاوت عملکرد بازیگران می‌پردازند یا فیلسوفانی که با پی‌جویی حقیقت، راه درست را نشان می‌دهند، امکان‌پذیر است. از این رو افراد هر جامعه‌ای ممکن است در یکی از سه گروه زیر قرار بگیرند:

۱. بازیگران^۴

۲. ناظران بی‌طرف^۵

۳. فیلسوفان^۶ (آرنه، ۱۹۸۹: ۵۵)

اگر این تقسیم‌بندی به فعالان عرصه علمی در کشور قابل تسری باشد، بدیهی است که اکثریت افراد در زمره بازیگران این عرصه به ایفای نقش می‌پردازند. این در حالی است که بازیگران به ناظران بی‌طرف و آزادی‌نیازدارند که نیروی حرکتی و انگیزشی‌شان از ضمیر باطن و از درون، بی‌طرفانه، نظاره‌گر خود و دیگران باشد و قضاوت‌شان در معرض تشخیص و داوری دیگران قرار گیرد. شخصیت‌های برآمده از بطن جامعه که هم از درون و هم از بیرون، قادر به ایفای نقش الگو و نمونه کامل یک انسان با ویژگی‌های بارز آن است و به‌منظور ایفای نقش تمیز و تشخیص و داوری خود، از شاخص‌های شناخته‌شده قطعی بهره‌می‌گیرد. استفاده از چنین افرادی در جامعه، به‌ویژه در جامعه دانشگاهی، برای پیشرفت علمی جوامع ضروری است.

گروه سوم که نسبت به دو گروه پیشین شمار اندکی دارند، فیلسوفانی هستند که تمام آرمان و تلاش‌شان دستیابی به حقیقت در معنای بالذات آن است. آنها که حتی ناظران بی‌طرف نیز به‌شدت تحت تأثیر اصول، عیار، شاخصه و سنج‌های هدایتگری آنان - برای قضاوت بی‌طرفانه بازیگران است.

^۱ سوره نور آیه ۳۵: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِ كَمَشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

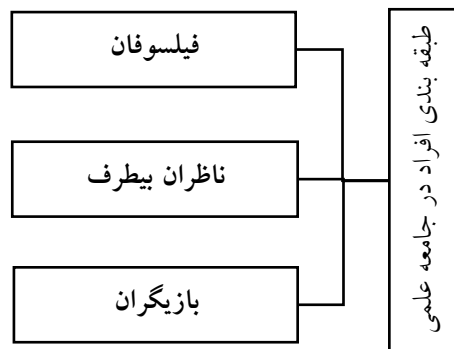
^۲ سوره شوری آیه ۵۲: «وَكَذَلِكَ لِكُلِّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نُهْدَى بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

^۳ Hannah Arendt

^۴ Actors

^۵ Impartial spectators

^۶ Philosophers



شکل ۵- طبقه‌بندی نقش آفرینان عرصه‌ی علمی

(بر پایه اشارات هانا آرنست، ۱۹۸۹)

با اذعان به طبقه‌بندی ارائه شده از انواع نقش آفرینان در جامعه، این سؤال مطرح است که تا چه میزان تلاش نهاد علم در کشور موجب ظهور و شکوفایی دو گروه اخیر شده است؟ با علم به این موضوع که تنها راه دستیابی به سعادت و گذار از بدویت^۱ به مدنیّت^۲ و مرجعیّت علم و دانش، فراهم نمودن شرایط لازم برای ایفای نقش مؤثر این دو گروه است؟ آیا قرارگرفتن در حصار دروس تعیین‌شده و عمل در قالب‌های از پیش تعیین‌شده می‌تواند با زمینه‌سازی ایجاد تغییرات بنیادین، ما را به مرجعیّت علمی برساند؟ البته که ضرورت به ثمر رسیدن هر تغییر بنیادین، فهم نیاز به تغییر و تحولات اساسی و ادراک آن توسط تصمیم‌گیرندگان را می‌طلبد (نورث^۳، ۲۰۱۲: ۱۰). لذا چنانچه ایجاد تغییر و تحولی نامیرا و پایدار در جامعه علمی کشور مورد انتظار است، تلاش‌ها جهت تربیت و پرورش این دو گروه از افراد، یعنی ناظران بی‌طرف و فیلسوفان، بایستی به کار گرفته شود.

۹. سنجه، عیار و شاخص‌های بی‌طرفانه در قضاوت علم مرجع

اینکه به‌منظور کنترل و اطمینان از مسیر پیشرفت مستمر در علم، ضرورتاً بایستی عده‌ای به‌عنوان ناظر بی‌طرف تربیت شوند، اجتناب‌ناپذیر است. افرادی که پرداختن به مسائل روزمره^۴ دغدغه‌شان نیست و منفعت و سوگیری در نظارت و تشخیص و داوری بر آنان حاکم نیست، بلکه وظیفه‌شان سنجش عملکرد بازیگران با شاخص‌ها و سنجه‌های معین و تعالی آنان است؛ اما این زنجیره برای تکمیل، نیازمند فلاسفه‌ای است که به کشف حقایق پرداخته و با تعیین عیار، سنجه و شاخص برای ناظران بی‌طرف، نسبت به هشدار جوامع در تخطی از به‌کارگیری اصول استحکام‌بخش در مسیر علمی بتواند به‌گونه‌ای مؤثر عمل نمایند. اما با کدامین عیار، سنجه و شاخص باید در خصوص مرجعیّت یک علم به قضاوت پرداخت؟

علم مرجع در حوزه علوم انسانی در کشور زمانی دارای معنا است که این علم حاصل و نتیجه سرریز دانش تولیدشده در کشور باشد و نه حاصل تقلید و بازخوانی اندیشه‌های تولیدشده دیگران. لذا اگر بنا بر مشخص نمودن عیار، سنجه و شاخصی برای مرجع بودن یا نبودن یک علم باشد، اصالت داشتن^۵؛ الگو بودن^۶ و فایده‌مندی^۷ جهت حل مسائل مبتلابه در کشور، سه شاخص اساسی است.

¹ Natural condition/state

² Civil condition/state

³ North

⁴ Burning question of the day

⁵ Originality

⁶ Exemplarity

⁷ Usefulness

بدیع و اصیل بودن یک علم آن را از هرگونه تقلید^۱ متمایز می‌سازد. علم مرجع با مشخصه اصالت به دنبال ارائه اندیشه‌ای کپی شده و برگردان شده از دیگران نیست، بلکه در پی خلق اندیشه‌ای ناول است که بر هیچ قاعده متعینی استوار نیست. علمی است که با به کارگیری ظرفیت تخیل خلاق و رفتن ورای عینیت‌ها و عقل استدلالی، تجلی می‌یابد و به الگو و نمادی برای دیگر علوم بدل می‌شود. لذا زمانی یک علم الگو است که بتواند قواعدی جدید، نگاه و دنیایی جدید را معرفی نماید و با ایجاد جهش و گذر از نقطه عطف همچون یک راهنما به شکل‌گیری جریان فکری جدید بیانجامد. به همین علت است که هرگز علم مرجع یک دستورالعمل^۲ نیست، بلکه سرمشق و الگویی است که با ایجاد تهییج، شور و شوق و اشتیاق در متفکران و محققین بعدی، موجب گسترش مرزهای علمی می‌گردد. همانطور که آدام اسمیت^۳ - به‌عنوان یکی از فلاسفه روشنگری اسکاتلند - دلیل پیشرفت علم را رخ دادن وقایع و رویدادهایی می‌داند که جریان انتظارات روتین افراد را بر هم می‌زند و حسی از تعجب^۴ و شگفتی^۵ را موجب می‌شود، به این دلیل که بر اساس تجربه گذشته و الگوهای فکری تثبیت شده در ذهن هیچ توجیهی برای آنان وجود ندارد، لذا ذهن برای آرام ساختن خود، به دنبال پاسخی است که این پاسخ همان نیروی انگیزاننده معطوف به علم است^۶. (متوسلی و وهاپی، ۱۴۰۱: ۱۰۷)

فایده‌مندی به عنوان مشخصه سوم شاید مهمترین معیار برای توجه در حوزه آکادمیک کشور است. زیرا دستاوردهای علمی در شرایط کنونی باید بتواند به رفع یک مسئله و معضل در جامعه بپردازد. اگر بنا باشد تا این سه مشخصه برای علم مرجع در نظر گرفته شود و تحقیق ناب واجد این سه مشخصه دانسته شود، چنانچه انجام تحقیقات به پاداش‌ها از هر نوع متصل و وابسته گردد، دیگر معنای اصالت و الگو بودن را نخواهد داشت. تحقیق ناب نتیجه به جریان افتادن جوهره وجودی محقق است و حقیقت وجودی محقق است که به آن معنا می‌بخشد.

از سوی دیگر علم واجد این سه عیار قادر است تا همچون فرم^۷، راهنما و هدایتگر سایر علوم قرار گیرد، مشروط بر این که اندیشه‌ای بدیل را با گذار از ظاهر پدیده و با پی بردن به منشأ پیدایش و تکوین آن خلق نماید که قطعاً بنا به ماهیت، هیچ‌گاه قابل دانسته شدن از پیش^۸ نیست، بلکه پس از خلق شدن^۹ و تجلی یافتن است که قواعد حاکم بر آن آشکار می‌گردد و زمینه برای پیشرفت‌های بعدی و خلق اندیشه‌های بدیل را فراهم می‌آورد. لذا یک اثر علمی اصیل، همانند الگویی است که پس از شکل‌گیری اندیشه‌ای ناب و نه پیش از آن قاعده می‌آفریند. به همین علت است که نقش و اهمیت یادگیری و آموزش به‌منظور فهم این قاعده‌مندی‌ها بسیار حائز اهمیت است.

آماده نمودن فضای آموزشی در دانشگاه‌های کشور به منظور تجهیز دانشجویان به هنر اندیشه‌ورزی نقادانه (تفکر انتقادی)^{۱۰}، به‌گونه‌ای که با مسخ نشدن در هیچ ایده و اندیشه‌ای بتوانند به خلق اندیشه‌های ناول و بدیل بپردازد، یقیناً

¹ Imitation

² Blue print

³ Adam smith

⁴ Surprise

⁵ Wondering

^۶ به‌منظور مطالعه بیشتر رجوع شود به فصل دوم (مبحث علوم انسانی) از کتاب زیر با عنوان:

متوسلی، محمود؛ وهاپی ایبانه، محبوبه. فلسفه سیاسی آدام اسمیت؛ تجربه‌گرایی و اندیشه‌پردازی، نقطه عطف و آغازی بر توسعه اقتصادی در جهان. تهران: انتشارات

نشر نهادگرا، ۱۴۰۱

⁷ Form

⁸ Ex-ante

⁹ Ex-post

¹⁰ Critical thinking

ضرورتی اجتناب ناپذیر است. شیوه‌ای از تفکر و اندیشه که در بحث چگونگی آموزش اخلاق توسط کانت با عنوان روش مباحثه^۱ (دوطرفه و نقادانه) آمده است و در مقابل روش تعلیم یک‌طرفه و شفاهی^۲ از استاد به دانشجو که صرفاً فراخوانی قدرت حافظه^۳ است، قرار داده شده است. آموزش به شیوه مباحثه از نگاه کانت تنها روشی است که در آن استاد با طرح سؤال‌هایی عالمانه و هوشمندانه، جریان و جهت فکری دانشجو را به گونه‌ای هدایت می‌نماید که بتواند به رشد و شکوفایی استعدادها، ظرفیت‌های ذهنی و مهارت‌های او بیانجامد. روشی که راه چالش را پیش روی دانشجو قرار می‌دهد و با تقویت مهارت نقادی، هیجان و شور و شوق یافتن پاسخ را در او تقویت می‌نماید.^۴

با این تفاسیر آیا راهی به جز توجه به شاخص‌های اعلام‌شده برای آزمون و اعتبارسنجی محصول هر تحقیق یا گروه تحقیقاتی یا قضاوت در خصوص میزان فایده‌مندی دروس تعلیمی مقطع دکتری به‌عنوان عامل زمینه‌ساز خلق و خلاقیت و تئوری‌پردازی وجود دارد؟ آیا ضرورت و وجوبی برای طرح پرسش از نویسندگان مقالات علمی پژوهشی داخلی و یا خارجی (به‌اصطلاح ISI) مبنی بر میزان تناسب محتوای نوشتاری آنان با شاخص‌های مذکور احساس نمی‌شود؟ چنانچه عیار و شاخص‌های تعیین‌شده به‌عنوان یک اصل مورد دقت نظر تصمیم‌سازان علمی در کشور قرار گیرد، می‌توان ادعا نمود که امکان دستیابی به مرجعیت در علم، ادعای شایسته و بایسته‌ای برای تمام کسانی است که قدم در راه تحقق آن گذارده‌اند.

۱۰. دستاوردها و نتیجه‌گیری

چنانچه علم مرجع را با اعتباری جهان‌شمول در نظر آوریم که هدف آن افزون بر زمینه‌سازی برای خلق اندیشه‌های جدید، ارائه راه‌حل برای رفع مسائل مبتلابه در کشور باشد؛ ضرورتاً برخورداری از سه مشخصه اصالت، الگو بودن و مفید و فایده‌مندی، یک الزام است. بدون تردید شاکله ترسیم‌شده در این مقاله نیز با هدف تحقق چنین جامعیتی طراحی گردید. نقطه آغاز این تحقیق بر فهم تمایز میان دانش و دانش علمی قرارگرفت تا توجهات را به تأمل در تاریخچه شکل‌گیری علم مرسوم با خاستگاه تجربه‌گرایی به‌عنوان نخستین خاستگاه مرجعیت در علم معطوف سازد. توجهی که یادآور غفلت از بعد هوشمندی و فرا ذهنی انسان در مطالعات علوم انسانی است.

شکل‌گیری تجربه‌گرایی به‌عنوان نگرشی حدی در مقابل تفکر جزم‌اندیشانه حاکم بر دوران هزارساله عصر تاریک، نقطه عطفی بود که چهره جهان را دگرگون ساخت و در نتیجه آزادی اذهان و زمینه‌سازی رنسانس و به‌تبع آن انقلاب فکری فرهنگی در اواخر قرن هفدهم به دگرگونی‌های عظیمی در دو بعد علوم طبیعی و علوم انسانی انجامید. به گونه‌ای که حاصل این نوزایی در علوم طبیعی، اکتشافات عظیم علمی و در علوم انسانی ظهور و بروز اندیشه‌های بدیل در فلسفه و آراء اندیشمندان تجربه‌گرا به‌طور هم‌زمان در فرانسه و آلمان بود. آنچنان که مصداق بارز اندیشه‌های ناب فلسفی، قابل کاوش در آثار و آموزه‌های کانت است. کانت نخستین فیلسوفی بود که به‌رغم حاکم بودن توجهات بسیار بر تجربه‌گرایی به‌عنوان یک عکس‌العمل حدی به دوران ماقبل آن توانست توجهات را به ورای تجربه و بعد مادی از پدیده‌ها (بعد متا) معطوف سازد و مأموریت فلسفه خویش را پل زدن میان تجربه و متافیزیک (ورای محسوسات) قرار دهد. اگر تلاش کانت بر کشف این حقیقت و یادآوری ذخایر عظیم نهفته در وجود و نبوغ بالقوه و نامیرای آدمی و

¹ Dialogue

² Catechism

³ Memory

⁴ برای مطالعه‌ی کامل دیدگاه کانت در باب روش صحیح تدریس (اخلاق) رجوع شود به مبحث آموزه روش تدریس اخلاق (Doctrine of the Methods of Ethics) در کتاب متافیزیک اخلاق.

نیز فهم قوای سازنده ذهن قرار نمی‌گرفت و او را متوجه این جنبه از ظرفیت بالقوه انسانی نمی‌نمود، نگرش حدی تجربه‌گرایی، همه‌چیز را بر روابط علت و معلولی بنا می‌نهاد و جامعیت مفهومی از علم^۱ هرگز تحقق نمی‌یافت. لذا در ادامه مباحث این مقاله به بیان مواضع کانت درباره علم پرداخته شد. نخست بررسی جایگاه دانش/دانایی در فلسفه متعالی کانت و ادراک این مهم که برای کانت جایگاه دانش در مرتبه جهان‌شمولی است و دستیابی به آن مشروط به گذر از باور^۲ و نظر^۳ و تکیه زدن بر اصول دارای وجوب و قطعیت و بدون قید و شرط^۴ است. اصولی که اخذ شده از فطرت وجودی بوده و آزمون جهان‌شمولی را نه از استنتاج‌های بیرونی بلکه با رجوع به خویشتن خویش درمی‌یابد. دانشی که چه‌بسا حاصل بهره‌گیری از الهام و شهود و تجلی نبوغ، استعدادها و مهارت‌های وجودی به شرط فراهم شدن محیط مناسب و تغذیه شدن آن با اکسیر آزادی است. آزادی از درون و بیرون که اولین تأثیر آن مولدسازی قوه تخیل و قرارگرفتن آن در بازی آزاده^۵ با قوه فاهمه است. با قرارگیری دانش در چنین جایگاهی بود که انسان توانست به طریقی نو و شیوه‌ای بدیل و شگفت‌آور در راهبری عقل دست یابد. طریقی که میلیون‌ها سال قبل از آن و به‌رغم وقوع رخدادهای عظیم، اما غیر پیوسته نتوانست زنجیره حرکت، پویایی و آفرینش و خلق پیاپی را برای بشریت به ارمغان آورد.

با مشخص شدن خاستگاه و جایگاه دانش نزد کانت، به بررسی مراتب دستیابی به دانش از مسیر تجربه در فلسفه متعالی کانت و کاستی‌های آن پرداخته شد تا راه برای فهم چیستی مرجعیت در علوم طبیعی، انسانی و متعالی هموار گردد. بررسی مباحث مطرح شده نشان داد که علم متکی بر تجربه به جهت آنکه محدوده دانش و بینش انسانی را در شعاع مشخصی قرار می‌دهد، دارای اعتباری جهان‌شمول نیست و سوژکتیو است. به بیانی دیگر چنانچه رسیدن به مرتبه‌ی جهان‌شمولی در علوم انسانی مورد نظر باشد، تکیه زدن بر اصولی جهان‌شمول و مورد پذیرش بدون قید و شرط، الزامی اساسی است. اگرچه در علوم طبیعی به دلیل ماهیت آن، تکیه بر عینیت‌ها و تجربه مورد تایید است، اما در علوم انسانی تکیه‌گاه باید هم جنس با ماهیت وجود انسانی باشد به تعبیر دیگر بایستی مرجعیت در این علوم بر خلق و آفرینندگی^۶ قرار گیرد؛ زیرا انسان به‌عنوان موضوع اصلی مورد مطالعه در این علوم، دارای ماهیتی خلاق است. اگرچه اکسیر به جریان یافتن نبوغ و تجلی خلق، آزادی است که همزاد با روح ناب بشری است. انسانی که آزاد است و خود عامل و علت آثار خویش است. انسان توانمند در خلق که عدم توجه به بهینه‌سازی قوای ذهنی جهت به فعلیت رساندن ظرفیت‌های عظیم و نامیرای وجودی، برای او خسروانی بزرگ است.

در ادامه و پس از فهم چیستی، به بیان چگونگی دستیابی به مرجعیت علمی با تکیه بر مراتب روش صحیح علمی پرداخته شد. مراتبی که امکان گذر از ظواهر یک پدیده را ممکن و زمینه فهم منشأ پیدایش و تکوین آن را فراهم می‌آورد و درنهایت نیز به اندیشه و بدیلی نو با آمیخته ساختن دستاوردهای حاصل از این دو مرحله می‌انجامد. اندیشه‌ای که نیازمند تکیه زدن بر اصولی مستحکم برای تبدیل شدن به یک سیستم وحدت یافته و منسجم با اعتباری

^۱ Idea of science

^۲ Believe

^۳ Opinion

^۴ Apodictic certainty

^۵ Free play

^۶ در فلسفه علم آنچه توانست راهبری عقل را در دست گیرد، اصول و برهان ناب عملی (pure practical reason) بود. به واسطه راهبری عقل با این اصول بود که محوریت عقل استدلالی به حاشیه رانده شد زیرا عقل استدلالی محدود و مقید به گستره تجربه و جهان محسوسات بوده و یاری همراهی با این اصول را که متعلق به جهان هوشمندی است، ندارد.

^۷ Creativity

از نوع جهان‌شمول است. البته طی شدن این مراتب توسط بازیگران عرصه علمی و تحقق مرجعیت در علم آن‌هم در چارچوب جامعیتی فرا ذهنی^۱ از آن ایجاب می‌کند تا عملکرد این بازیگران توسط گروهی به نام ناظران بی‌طرف با ویژگی عدم‌النفع^۲ بودن مورد قضاوت قرار گیرد.. به عبارت ساده‌تر، تنها ناظران بی‌طرف با انفصال از تمامی تمایلات و تعلقات و عدم وابستگی به گروهی خاص یا موضوعی مشخص قادرند تا به تمیز و تشخیص و داوری پرداخته و بدون تورش عمل نمایند. همچنین هر جامعه‌ای نیازمند تعداد بسیار اندکی از فیلسوفان است تا با درک حقیقت و رای تمام اشتغالات تجربی، به دغدغه اصلی‌شان که پیشبرد کاروان بشریت به سوی مقصدی هدفمند، متعالی و سازگار با فلسفه وجود و آفرینش انسانی است، بپردازند.

هم‌راستا با مفاهیم بنیانی مطرح‌شده در این مقاله و طرح دلالت‌مندی‌های^۳ مرتبط، لازم است تا در ادامه به طرح نکاتی چند در قالب کاربرد^۴ این دلالت‌مندی‌ها به صورت پیشنهادهای اجرایی برای تحقق مرجعیت در علم پرداخته شود. مفهوم مرجعیت دربردارنده معنای عمیقی است که اعتماد داشتن و نقطه اتکا قرار گرفتن و به تعبیری مقوم بودن، مستحکم‌ترین تعبیر آن است و به هر آنچه مانع تحقق آن باشد و از درجه اعتماد و قطعیت آن بکاهد، باید به دیده تردید نگریست. به منظور روشن شدن موضوع این بحث لازم است تا بنا بر سابقه تاریخی مطرح‌شده، به یکی از موانع عدم تحقق مرجعیت در علوم انسانی در کشور، یعنی در نظر نگرفتن تفاوت ماهوی بین پدیده‌های علوم انسانی و علوم طبیعی پرداخته شود.

واضح است که در علوم طبیعی برای هر معلول، علتی وجود دارد و چنانچه در یک پژوهش علمی بتوان به کشف علتی جدید برای آن معلول و یا به روشی جدید برای یافتن علت‌ها دست‌یافت، دستاورد قابل‌انتشار و عرضه به دنیای علم در قالب مقالات است. به تعبیری همه آنچه یک محقق به دنبال آن است موجود است و تنها نیازمند کشف شدن است. اما در علوم انسانی این‌گونه نیست؛ هیچ‌چیز پیش از موجودیت یافتن توسط انسان، موجود نیست و این انسان است که علت وجودی برای موجودیت یافتن یک اثر قرار می‌گیرد. اثری که حتی خالق آن از تکرار مجدد اثر خلق‌شده خویش ناتوان است، زیرا اثر خلق‌شده از جنس هنر است و پس از خلق شدن، قواعد را می‌نمایاند. به بیان دیگر تولید اندیشه ناول در حوزه علوم انسانی برخلاف علوم طبیعی مستلزم رسیدن به درجه بالایی از بلوغ فکری و سلطه قوی بر اندیشه‌ها است، سلطه بر مباحث است که امکان خلق اثری ناول از جنس هنر را ممکن خواهد ساخت. به همین علت است که تمام دغدغه آقای وبر بر فهماندن ماهیت متفاوت علوم انسانی و معطوف ساختن توجهات به انسان به‌عنوان موجودی فرهنگی^۵ و وابسته به ارزش‌ها^۶ و درعین حال محدود و مقید معطوف شده است؛ انسانی که به دلیل همین قید محدودیت، امکان سلطه یافتن بر تمام مقتضیات برای او ممکن نیست، لذا پیشنهاد می‌دهد که در مطالعات حوزه علوم انسانی به یافتن فرم‌ها و هدایتگری اقتضانات توسط آن‌ها اکتفا گردد. از سوی دیگر پیشنهاد عدم ورود به حوزه اقتضانات توسط وبر در بردارنده معنای عمیق‌تری است؛ زیرا او به رعایت اولین اصل مسلم انسانی یعنی احترام به آزادی نهفته در وجود و همزاد با روح ناب بشری پایبند است و ورود به هر اقتضایی را معادل با تصمیم‌گیری به جای دیگران می‌داند؛ تصمیمی که پذیرندگان آن مسئول تبعات بعدی‌اند، نه کسانی که تصمیم را اتخاذ کرده‌اند. آنچنان که

^۱ Idea

^۲ Disinterestedness

^۳ Implications

^۴ Application

^۵ Cultural being

^۶ Value-oriented

هارپر^۱ در مقام یکی از فیلسوفان مکتب اتریش، آن را مصداق بارزی از به یغما بردن هویت فردی می‌داند. افزون بر این غفلت و الزام به در نظر گرفتن تفاوت ماهوی بین این دو حوزه مطالعاتی به منظور تشخیص داوری محصولات علمی تولیدی، توجه به موارد پیشنهادی زیر جهت انجام تغییرات بنیادین و ورود به حیطة مرجعیت در علوم انسانی توصیه می‌گردد:

۱. با توجه به سه معیار معرفی شده در این مقاله جهت سنجش اعتبار محصولات علمی، پیشنهاد می‌شود تا تمام تولیدات علمی در حوزه علوم انسانی، به محک آزمون این سنججه‌ها (اصالت، الگو بودن فایده‌مندی) گذارده شود تا در صورت نیاز به انجام اصلاحات بنیادین، تفکر و بازبینی اساسی در روند نهادینه‌شده فعلی به انجام برسد. البته در روند انجام اصلاحات بنیادین، معقول بودن (در نظر گرفتن اقتضائات)^۲ بایستی مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر نمی‌توان انتظار داشت که امری ساختاریافته که طی سال‌ها به روتین ذهنی بدل شده است را بتوان در مدتی کوتاه درگیر تحولی بنیادین نمود. اما مهم است که در طرح و برنامه انجام تغییرات بنیادین در حوزه مطالعات علوم انسانی، شاخص‌های آرمانی در نظر گرفته شده برای مرجعیت علم بتواند به تدریج و به صورت خودانگیخته^۳ از طریق نهادهای اصلاحی برخاسته از خود دانشگاه، متشکل از اعضای هیئت علمی و دانشجویان محقق گردد. در این میان استفاده از تجربه کشورهای موفق در زمینه مطالعات آکادمیک، بی‌بهره از عناصر مفید و سازنده نیست.

۲. با نهادینه شدن این ساختار، انتظار می‌رود که محصول یک رشته تعلیمی بتواند به ارتقاء اعضای هیئت علمی از طریق بهینه‌سازی مهارت‌ها و پتانسیل‌های آنان و نیز تقویت بنیه کارهای تحقیقی بیانجامد و پویایی در تدریس و به‌کارگیری تفکری نقادانه را زمینه‌سازی نماید. همچنین طی نمودن مراتب صحیح تفکر علمی بتواند به تولید محصولاتی اصیل و بدیع که مصداق موجّه و بارزی از الگو بودن و قاعده‌سازی و به تبع آن سودمندی است را به نمایش بگذارد. همانطور که یک محقق یا صاحب اثر نیز، خود مطالبه گر چنین تحولاتی است و باید بتواند مدعی سازگاری و هارمونی اثر تولیدشده خویش با شاخص‌های مذکور باشد.

۳. دروس تعلیمی در یک رشته مطالعاتی با نگرشی کل‌نگر و بر پایه تئوری کل-اجزاء^۴ مورد بازبینی قرار گیرد. به سخن دیگر، رابطه تنگاتنگ هر جزء با کل و شاکله ساختاری آن درس بررسی شود تا مشخص گردد که آیا این اجزاء، امکان تحقق اهداف در نظر گرفته شده برای آن رشته تعلیمی را دارد یا خیر؟ آیا اجزاء از طریق اصول معین که همان فرم‌های مطرح شده در مباحث پیشین است، توانسته است ارتباط خود را با یکدیگر و با کل سیستم هم‌راستا و همسو نماید؟ نتیجه این واکاوی‌ها ما را به لزوم یا عدم لزوم ایجاد تغییرات بنیادین در حوزه علوم انسانی رهنمون خواهد ساخت.

۴. قواعد کاری^۵ حاکم بر محیط‌های دانشگاهی یا یک رشته تعلیمی معین، با یک آزمون برابری و درست آزمایی مورد ارزیابی قرار گیرد تا مشخص شود که آیا این قواعد در جهت تسهیل امورند یا سد راه تحقق اهداف. به عبارت دیگر انتظار از قوانین وضع شده، خدمت‌رسانی به تمام بخش‌ها و تحقق اهداف دانشجو و استاد است، نه قرارگرفتن در موضعی مغایر با این اهداف و مرجعی برای اتخاذ تصمیمات.

۵. شاید مهم‌ترین توصیه در این بخش، توجه به پرورش انسان مرجع برای رسیدن به مرجعیت در علم است. به بیانی دیگر اگر به دنبال متصدی برای مرجعیت علم می‌باشیم، کشف و شناسایی پتانسیل‌های بالقوه نهفته وجودی در افراد

¹ Harper

² Reasonableness

³ Spontaneous

⁴ Whole-parts

⁵ Working rules

و نبوغ بالقوه آنان یک ضرورت غیرقابل انکار است. نبوغ و ظرفیت‌هایی که به خودی خود قابل شناسایی نبوده و نیازمند شکل‌گیری نهادهایی است که بتواند به شناسایی بذر اصلح و جودی افراد، که بنا به گفته اندرسن^۱ برای هر فرد همچون اثرانگشت، منحصر به فرد بوده و بالغ بر ۱۰^{۱۶} است، بیانجامد. (اندرسن، ۲۰۰۶) هیچ تردیدی نیست که با شناسایی نبوغ منحصر به فرد در افراد، دیگر فراهم نمودن آموزش‌های یکسان برای همگان موضوعیت نخواهد داشت و شناخت نبوغ تک تک افراد به عاملی برای زمینه‌سازی محیط مناسب پرورشی برای آنان خواهد انجامید. اصلی که نادیده انگاشتن آن، خود عاملی برای عدم تربیت انسان مرجع و به تبع آن عدم تحقق مرجعیت در علم است. اینکه بدانیم کدام انسان مرجع است و کدام انسان نابغه‌ای اصیل نامیده می‌شود، چه کسی قادر است تا علم را به مرتبه‌الگو بودن برساند و حتی چه کسی با ادراک حسی از مسئولیت در قبال خود و کشورش به فایده‌مندی تلاش‌های علمی‌اش می‌اندیشد.

منابع

فارسی

فرانکفورد، چاوا و دیوید نجمیاس، روش‌های پژوهشی در علوم اجتماعی، تهران: سروش، ۱۳۸۱

حسن زاده، م. (۲۰۲۳). مدل چندلایه مرجعیت علمی. علوم و فنون مدیریت اطلاعات، ۹(۲)، ۴۴۳-۴۵۱.

<https://doi.org/10.22091/stim.2023.2521>

متوسلی، محمود. (۱۳۹۴). نگاهی معرفت‌شناختی به جایگاه و منشأ ناولتی در توسعه اقتصادی. فصلنامه علمی پژوهشی توسعه

متوسلی، محمود؛ وهابی ایبانه، محبوبه. فلسفه سیاسی آدام اسمیت؛ تجربه‌گرایی و اندیشه پردازی، نقطه عطف و آغازی بر توسعه

اقتصادی در جهان. تهران: انتشارات نشر نهادگرا، ۱۴۰۱

انگلیسی

Andreasen, N. C. (2006). *The creative brain: The science of genius*. Penguin .

Arendt, H. (1989). *Lectures on Kant's political philosophy*. University of Chicago Press.

Berg, H. v. d. (2014). Kant's conception of proper science. In *Kant on Proper Science* pp. ۵۱-۱۰۵). Springer.

Boland, L. A. (1986). Economic methodology: Theory and practice. *The Generation of Scientific Administrative Knowledge*.

Boland A. Lawrence, Critical economic methodology: A personal odyssey, Routledge 1997

Bukowski, C. (1990). *Septuagenarian Stew: Stories & Poems*. (No Title).

Caygill, H. (1995). *The Blackwell Philosopher Dictionaries*. In: Cambridge: Blackwell Publishers.

Commons, J. R. (1934). *Institutional Economics. Vol. I: Its Place in Political Economy* (Vol. ۱). Transaction Publishers.

Durant, W. (1961). *Story of philosophy*. Simon and Schuster.

Frankfort-Nachmais, C., & Nachmais, D. 19 92. *Research Methods in the Social Sciences*. New York: St. In: Martin's Press.

Gardner, H. (2005). *Multiple lenses on the mind*. ExpoGestion Conference, Bogota Colombia,

Gregor, M. J. (1996). *Kant: The metaphysics of morals*

¹ Andreasen

- Hassanzadeh, M. (2023). Editor-in-Chief Lecture: Multilayer model of scientific authority. *Sciences and Techniques of Information Management*, 9(2): 443-451. <https://doi.org/10.22091/stim.2023.2521>(In Persian)
- Hayek, F. v. (1942). Scientism and the study of society. Part I. *Economica*, 9(35): 267-291.
- Immanuel, K. (1781). Critique of pure reason
- Kant, I. (1881). *Immanuel Kant's critique of pure reason: In commemoration of the centenary of its first publication* (Vol. 1). Macmillan.
- Kant, I. (1996). An answer to the question: What is enlightenment?(1784). *Practical philosophy*, 11-22.
- Lachmann, L. M. (1991). Austrian economics: a hermeneutic approach. (1994). *London: Routledge*, 276-290.
- Madison, G. B. (1989). Hayek and the interpretive turn. *Critical Review*, 3(2), 169-185
- Mill, J. S. (1836). On the definition of political economy; and on the method of investigation proper to it. *London and Westminster Review*, 4(October), 120-164.
- Motavasseli, M. (2015). The process of creation of novelty in economic development and entrepreneurship. *Journal of Entrepreneurship Development*, 8(3), 413-431. <https://doi.org/10.22059/jed.2015.53200>(In Persian)
- Motavaseli, M. and Vahabi Abyaneh, M (2022). Adam Smith's political philosophy: Empiricism and thinking, a turning point and the beginning of economic development in the world. Tehran: Institutional publication.(In Persian)
- North, D. C. (2012). Understanding the process of economic change. In *Worlds of Capitalism* (pp.107-120). Routledge.
- Sen, A. (1998). Human development and financial conservatism. *World development*, 26 (4), 133-724
- Singer, C. (2013). A short history of science to the nineteenth century. Courier Corporation.
- Sweet, K. (2023). Kant on Freedom, Nature, and Judgment: The Territory of the Third Critique . Cambridge University Press.
- Schumpeter, Joseph A. (2005). Development. *Journal of economic*, XIII, 108-120.
- Watkins, E. a. S., Marius. (2014). Kant's Philosophy of Science. <https://plato.stanford.edu/archives/fall2014/entries/kant-science> (Metaphysics Research Lab, Stanford University)
- Weber, M. (2007). Objectivity and Understanding in Economics. In D. M. Hausman (Ed.), *The Philosophy of Economics: An Anthology* (3 ed., pp.72-59). Cambridge University Press. <https://doi.org/DOI: 10.1017/CBO9780511819025.004>
- Whitehouse, D. (2009). Renaissance genius: Galileo Galilei & His Legacy to Modern Science. New York. In: Sterling Publishing.
- Williamson, O. E. (2009). Transaction Cost Economics: The Natural Progression. Nobel Prize Lecture, December 1. In.
- Wood, A. W. (2007). Kantian ethics.